

# چهارم یاد کرد

ضمیمه کارگر ۱ فروردین ۱۳۵۸

سردبیر: آذ طبری

## درباره دموکراسی کارگری

ارنست مندل



مقاله زیر نوشته ارنست مندل، اقتصاددان مارکسیست بلژیکی و یکی از رهبران بین‌الملل چهارم است. او در این مقاله به تشریح موضع مارکسیست‌های انقلابی در باره دموکراسی کارگری و بررسی علل و ریشه‌های مخالفت با آن می‌پردازد. این مقاله در رابطه با حادثه‌ای که در نوامبر ۱۹۶۸ در دانشگاه آزاد بروکسل اتفاق افتاد نوشته شده است. در آن موقع، راجر گاردی یکی از رهبران حزب کمونیست فرانسه برای ایراد سخنرانی به دانشگاه آزاد بروکسل آمده بود. در جلسه سخنرانی یک گروه مائونیست و یک گروه دیگر آنارشویست در صدد تخریب جلسه برآمدند. با داد و فیهاد و آشوب از سخنرانی گاردی جلوگیری کردند و عاقبت او را به زور از جلسه سخنرانی بیرون کردند.

عملیات تخریبی گروه‌های ناشناس که تحت عنوان طرفداران آزادی‌بخشی گروه‌های سیاسی از قبیل "اتحادیه کمونیست‌های ایران" و "سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر" از برگزاری جلسات سخنرانی احزاب کارگری و سوسیالیستی جلوگیری می‌کنند، ضرورت بسیار برای دموکراسی کارگری در جنبش کمونی ایران را روشن می‌سازد. از این رو، این مقاله را که رابطه مستقیمی با بحث نسوق دارد در زیر چاپ می‌کنیم. مندل این مقاله را در شماره‌های ۱۶ و ۲۳ نوامبر ۱۹۶۸ در نشریه "سوسیالیستی لاگوش" (چسپ) چاپ بلژیک منتشر کرد و ما با اندکی تلخیص آن در زیر ترجمه کرده‌ایم.



حادثه تأسف آوری که هنگام سخنرانی "گاردی" در دانشگاه آزاد بروکسل اتفاق افتاد، مرا بر آن داشت که یکبار دیگر به تشریح این مطلب بپردازم که چنانچه ما به اصول دموکراسی کارگری بایستیم هستیم. دموکراسی کارگری همیشه یکی از پایه‌های اصلی جنبش پرولتاریائی بوده است. پیشینیان صرمانه از این اصل، هم در زمان مارکس و انگلس، و هم در زمان لنین و تروتسکی، یکی از رکن‌های جنبش سوسیالیستی و کمونیستی بود. دیکتاتوری استالینیستی در اتحاد شوروی بود که این سنت را لگدمال کرد. پیروزی موقتی فاشیسم در اروپای غربی و مرکزی، به نوبه خود به تضعیف این سنت کمک نمود. معذالک، ریشه‌های مخالفت با دموکراسی کارگری، عمیق تر و قدیمی‌تر از اینهاست. این ریشه از پیروکراتیزه شدن سازمان‌های بزرگ کارگری آب می‌خورد.

پیروکراتیای سوسیال دموکرات و پیروکراتیای اتحادیه‌های کارگری، اولین کسانی بودند که اصول دموکراسی کارگری را زیر پا گذاشتند. یکی از کارهای اولیه آنان این بود که جلسات صمیمی اعضا را در فواصل طولانی برگزار می‌کردند. سپس دست به تقلب در جلسات رای گیری زدند و حتی از تشکیل چنین جلساتی خودداری کردند. آنان همچنین آزادی بحث و انتقاد را در داخل سازمان‌های خودشان محدود نمودند و با یکی از آن جلوگیری کردند. در مبارزه علیه اقلیت‌های انقلابی درین این سازمان‌ها، آنان از توسل به پلیس (منجمله پلیس مخفی) درنگ نکردند. در زمان جنگ جهانی اول، سوسیال دموکراسی آلمان، مثال خوفناکی از همکاری با نیروهای سرکوب کننده دولت از خود به یادگار گذاشت. در سالهای بعد، سوسیال دموکرات‌ها همه‌جا این کار را سرمشق خود قرار دادند.

پیروکراسی شوروی و بدنهال آن احزاب کمونیست استالینیستی (و اتحادیه‌های کارگری که تحت رهبری استالینیست‌ها بودند) به سادگی این شیوه را که سوسیال دموکراسی پایه گذاشته بود، دنبال کردند و آنرا بیشتر و بیشتر وسعت دادند. آنان آزادی بحث و وجود روند‌های مختلف را قذف نمودند. بحث و مناظره بین روند‌های مخالف، جای خود را به تبعیت و دروغ داد. آنان برای جلوگیری از ایجاد درد سر از طرف مخالفان خود، به استفاده شدید از اعمال خشونت آمیز روی آوردند. بدین طریق بود که در طی سالهای سیاه تصفیه بزرگ (۱۹۲۸-۱۹۳۵)، تمام رهبران قدیمی حزب بلژیک که انقلاب اکتبر

را به پیروزی رسانده بودند، و اکثریت اعضای کمیته مرکزی زمان لنین، به دست استالین نابود شدند.

نسل جوانی از مبارزین فدائیمپالیستی ضد سرمایه داری، که اکنون به آگاهی انقلابی دست می‌یابند، بطور خود بخودی به سنن دموکراسی کارگری روی می‌آورد. این واقعیت در طی ماه‌های مه و ژوئن (۱۹۶۸) فرانسه، به این صورت متجلی شد که در گرد هم آیی‌های دانشجویان و کارگران انقلابی، از حق بیان آزاد کلیه روند‌ها، به شدت محافظت

می‌شد. با وجود این، نسل جدید همیشه از کلیه دلائل اصولی و عقلی که وجود دموکراسی کارگری را ضروری می‌سازد، آگاه نیست.

بدین خاطر ممکن است جوانان از آن هماغربی‌های استالینیستی که اکنون توسط برخی از گروهک‌های طرفدار چین ابراز می‌شود، می‌خواهد به مردم بقبولاند که دموکراسی کارگری با "منافع انقلاب" در تضاد است، محرم نباشد. بنابراین لازم است که یکبار دیگر این دلائل بطور محکم بیان شود.

جنبش کارگری برای آزادی پرولتاریا جدال می‌کند. ولی کسب این آزادی را لازم می‌دارد که کلیه اشکال استعماری که کارگران را در بوغ‌خود تنگ داشته، از میان برداشته شود. ولی دموکراسی کارگری، به سادگی به معنای اینست که شخصی، علاقتند به حفظ شرایط موجود باشد، شرایطی که به توده‌های کارگر اجازه نمی‌دهد تا عقاید خود را آزادانه ابراز دارند.

انتقاد مارکسیستی از دموکراسی بورژوازی، بر این عقیده استوار است که این دموکراسی تنها یک فرمایش است. زیرا کارگران از آن وسائل مادی برخوردار نیستند تا بتوانند از آن حقوقی که قوانین بورژوازی بطور فرمایشی برای همه مردم قائل شده است، بهره‌مند شوند. موقعی که تنها سرمایه‌داران و معال آنان قادر به صرف میلیون‌ها دلار جهت تهیه راه انداختن یک نشریه روزانه هستند، آنوقت آزادی مطبوعات چیزی بیش از یک فرمایشی نمی‌تواند باشد.

نتیجه‌ای که از انتقاد از دموکراسی بورژوازی حاصل می‌شود، به روشنی اینست که باید وسائل فراهم کرد که کلیه کارگران برای بخش عقایدشان، قادر به استفاده از وسائل ارتباط جمعی از قبیل چاپخانه‌ها، محل‌های تجمع، رادیو، تلویزیون، پوستر و غیره، بشوند. ولی اگر برعکس، این نتیجه گرفته شود که تنها گروهی که خود را "حزب رهبری پرولتاریا" می‌داند، و با حتی گروهک کوچکی که ادعا می‌کند "انقلابی واقعی" است، حق آزادی بیان، استفاده از مطبوعات و بخش عقاید خود را دارد، آنوقت این خطر بوجود می‌آید که بجای رفع ستم سیاسی از کارگران، این ستم تشدید گردد.

استالینیست‌ها اغلب در جواب می‌گویند که برچیده شدن سیستم سرمایه داری، مساوی است با آزادی کارگران. ما نیز اینرا قبول داریم که لغو مالکیت خصوصی دروسایل تولید، لغو اقتصاد سودجو، و برچیده شدن دولت سرمایه داری، شرایط اساسی را برای آزادی کارگران تشکیل می‌دهد. ولی گفتن اینکه اینها شرایط "اساسی" است، بدین معنا نیست که این شرایط، "کافی" هم هست. زیرا به همان زودی که سیستم سرمایه داری برچیده می‌شود، این سؤال پیش خواهد آمد که چه کسی کنترل کارخانه‌ها، اقتصاد،

خدمات شهری، دولت، مدارس و دانشگاه‌ها را در دست خواهد گرفت.

اگر چیزی ادعا کند که به تنهایی کنترل دولت و اجتماع را دارد، و اگر این حزب انحصار خود را بر قدرت به زور تسویز حفظ کند، اگر اجازه ندهد که توده‌های کارگر غشایند، انتقادات، ناراحتی‌ها و درخواست‌های خود را بیان کنند، اگر اجازه ندهد که کارگران در اداره امور خود حالت ورزید - آنوقت کم کم بین این پیروکراسی قدر قدرت توده‌های کارگر، شکاف عمیق پاینده‌ای ایجاد می‌شود.

آنوقت آزادی کارگران تنها به یک فریب کاری می‌سندل می‌شود. وبدون یک دموکراسی کارگری واقعی در تمام شکون زندگی، منجمله آزادی اجتماعات و مطبوعات، آزادی واقعی کارگران امکان پذیر نیست.

این دلائل اصولی برای ضرورت وجود دموکراسی کارگری، با دلائل عقلی دیگری تشدید می‌شود. طبقه کارگر، مانند تمام طبقات اجتماعی در تاریخ، یک طبقه همگون نیست درست است که این طبقه منافع طبقاتی مشترکی دارد که هم جنبه آتی دارند و هم جنبه تاریخی، ولی این منافع مشترک،

با اختلافاتی نیز می‌یونند خورده که دارای ریشه‌های متفاوتی است. منافع آتی مخصوص (از قبیل منافع حربه‌ای، منافع گروهی، منافع مکانی، منافع شغلی و غیره)، و همچنین تفاوت‌هایی که از سطح آگاهی متفاوت نتیجه می‌شود. بسیاری از اقلیت طبقه کارگر هنوز از منافع تاریخی خود آگاه نشده‌اند. عدای دیگر تحت نفوذ ایدئولوژی‌های بورژوازی و یا خرده بورژوازی قرار گرفته‌اند. و باز عدای دیگر در زیر بار سنگین شکست‌ها و ناگامی‌های گذشته، بی‌تفاوتی و یا خفتی که اجتماع سرمایه داری به بار آورده است، خاشاک خم کرده‌اند.

اما تا موقعی که تمام طبقه کارگر در عمل علیه سیستم سرمایه داری بسیج نشده است، برانداختن آن امکان پذیر نیست. و این اتحاد در عمل، تنها موقعی می‌تواند به خود شکل واقعیت بگیرد که منافع مخصوص و سطوح مختلف آگاهی اجازه بیان بیابند و کم کم با توسل به مناظره و تریب، خنثی گردند. انکار این تفاوت‌ها، تنها منجر به از هم پاشیدن اتحاد عملی شده و گروه‌های کارگران را به بی‌تفاوتی دچار کرده و با آنانرا به اردوگاه دشمن می‌راند.

هر کسی که تجربه‌ای در اعتراضات داشته باشد، درصدد دیده است که موفقیت‌آمیزترین اقدامات، تنها از طریق برپا کردن اجتماعات متعدد از کارگران عضو اتحادیه و بعداً با درگیر شدن کلیه کارگران ذینفع، ممکن می‌شود. در این اجتماعات تمام دلائل برله اعتصاب موثرکافی می‌شود. تمام عقاید بیان شده و تمام جدل‌های دشمن طبقاتی افشا می‌شود. اگر اعتصابی، بدون برخورداری از این گونه دموکراسی، برپا شود، امکان زیادی وجود دارد که بسیاری از کارگران با شک و تردید از آن حمایت نکنند و یا حتی از شرکت در اعتصاب خودداری ورزید.

اگر چنین چیزی در مورد یک اعتصاب تنها صادق باشد، آنوقت محتمل‌تر در مورد یک اعتصاب عمومی و یا یک انقلاب دوچندان است. تمام بسیج‌های عظیم انقلابی کارگران، از انقلاب روسیه گرفته تا عزیز انقلابی ماه مه و ژوئن ۱۹۶۸ فرانسه و از انقلاب آلمان گرفته تا انقلاب اسپانیا - و اینها فقط چند نمونه هستند - مشخصاً می‌کند که در تمام اینها وجود داشت، ظهور ناگهانی و واقعی دموکراسی کارگری بود. در این موارد ذکر شده، بسیاری از روند‌های طبقه کارگر همزیستی می‌کردند و خود را آزادانه در سخنرانیها، مطبوعات و مناظره در پیش چشم کل طبقه کارگر، متجلی می‌ساختند. خود کلمه "سوویت" - که به معنای شورای نمایندگان کارگران است - این اتحاد مخالفین - یعنی اتحاد کارگران علیه تمام روند‌های متفاوتشان را بیان می‌کند. در دومین کنگره شورا‌های روسیه، کنگره‌ای که در انقلاب اکتبر قدرت را تسخیر کرد، بیش از یک دوچین روند و حزب متفاوت وجود داشت. هر کوششی که تا کنون برای خفه کردن این دموکراسی کارگری به عمل آمده - و منجمله توسط سوسیال دموکراسی در آلمان و استالینیسم در اسپانیا - اگر باعث عقب نشینی و یا شکست انقلاب نشده، حداقل پیش‌درآمدی بر آن بوده است.

بقیه در صفحه ۵

# مصاحبه با ارنست مندل درباره ماهیت، ویژگیها و ابعاد بین‌المللی انقلاب ایران

سؤال: بیش از یکسال و نیم است که ایران در مصف قدم انقلاب جهانی قرار گرفته است. دینامیسم و نیروهای درونی انقلاب ایران را چگونه می‌بینید؟ درباره تأثیر آن بر کشورهای دیگر منطقه و جهان چه فکر می‌کنید؟

جواب: طغیان جنبش توده‌ای در ایران، وسعت و رادیکالیسم آن، یکی از مهمترین روندهای انقلابی این قرن بشمار می‌آید. صرفنظر از هرگونه نتیجه نهایی که انقلاب داشته باشد، بنقد دو جهان عظیم تغییرات انقلابی را بحرکت درآورد است: نخست آنکه جهان انقلاب پیگیر در خود ایران آغاز شده است و دیگر آنکه مواضع امپریالیسم و سرمایه داری در کل خاورمیانه و بطور غیر مستقیم در صحنه جهانی قاطعانه تضعیف شده است. ترکیب این دو تغییر یعنی تغییر در کل شرایط جهانی است و شاید با تغییری که در شرایط جهانی پس از شکست امپریالیسم آمریکا در ویتنام ایجاد شد قابل مقایسه باشد. انقلاب ایران صحت این داوروی منقذ الرأی بین الملل چهارم را که چندین سال است عنوان شده ثابت می‌کند: ظهور باره‌ای عقب نشینی‌های لحظه‌ای در این یا آن بخش انقلاب جهانی، نتایج تیرها در فضای جهانی همچنان به زبان امپریالیسم و سرمایه داری تغییر نمی‌یابد و برخاست انقلاب جهانی همچنان خصیصه غالب اوضاع بین‌المللی است. آنچه تا بحال در انقلاب ایران از همه چیز چشمگیرتر بوده است و در سراسر جهان انقلابی‌ها باید آن را بدقت مطالعه و درک کنند و ضد انقلابی‌ها نیز به نیال فهم آن خواهند بود. نظراتی را که مارکسیست‌های انقلابی بین الملل چهارم در طول ده سال گذشته یگانه بدانند تأیید می‌کنند: یعنی طرفیت عظیم، طرفیت نامحدود و بی‌پایان وسیع‌ترین توده‌ها، توده‌های شهری، در کار انداختن و سرنگون کردن هر دستگاه اختناق هرچه هم که به نظر مقرر آید. از این لحاظ در روسی روزهای اخیر، دروس نیام تیسران، دارای ارزش تاریخی و جهانی‌اند. امروزه یک جبهه متحد - اگر بتوان چنین عنوانی را در این مورد بکار برد - یک جبهه متحد بطور صحنی از بورژوا لیبرال‌ها گرفته تا اصلاح طلبان و استالینیست‌ها و کمونیست‌های اروپائی و مانوئیلیست‌ها و حتی آنها که طرفدار اعتبار کم و بیش همیشگی و جهانیست ناکتیک‌های چرکی هستند ایجاد شده است. اینسان معتقدند که بخاطر قدرت عظیم فنی ارتش‌های تین، از پای درآوردن و برانداختن آنها از طریق بسیج توده‌ای غیرممکن است. در مورد ایران ما ارتش را در مقابل داشتیم که نه بدلیل شکست در جنگی بین‌المللی مایوس شده بود (آنطور که مثلا روجه ارتش روسیه در سال ۱۹۱۷ خراب شده بود) و نه ارتش که مثلا بخاطر حمایتش از یک کودتا عمیقاً تجزیه شده باشد (نظیر ارتش اسپانیا در سال ۱۹۳۶). برعکس، ما با ارتشی روبه‌رو بودیم که کاملاً متحد بنظر می‌رسید. از نظر فنی دارای درجه بسیار بالایی بود. بسیار مدرن بود - یکی از مدرن‌ترین ارتش‌های جهان محسوب می‌شد - ارتشی بود که افرادش صد تا مزد خوبی می‌گرفتند، از امتیازات فراوانی برخوردار بودند، ارتشی که قویا حاکم رژیم بود و بنظر رخنه ناپذیر می‌آمد. اما چند هفته بسیج نیرومند توده‌ای - بسیجی با چنان وسعتی که ما هرگز نمونه‌اش را ندیده بودیم - یعنی وجود میلیون‌ها نفر در خیابان‌ها، با تصام اشکال رادیکال سازماندهی و مبارزه توده‌ها، این ارتش را کاملاً دافان کرد. نه از طریق فنی یا نظامی، بلکه در درجه نخست این ارتش از نظر اجتماعی و سیاسی بود که به زانو درآمد و این موضوع پیروزی فنی نیام را نسبتاً آسان کرد. در ضمن باید به اصلاح طلبان، استالینیست‌ها، و معتقدین به تغییرات تدریجی یاد آور شد که اگرچه این پیروزی بی‌سهم به پای کشته شدن افراد بسیاری بدست آمده - که ما بدانان احترام می‌گذاییم و از کشته شدنشان سوگواریم - ولی رسم کشته شدن قیام تهران بر مراتب کمتر از بیست هزار نفری بود که بلافاصله پس از کودتای پینوشه در شیلی کشته شدند. و از این نظر استراتژی مارکسیستی انقلابی در مورد بسیج و نیام توده‌ای حتی از نظر حفظ حیات انسانی نیز اعتبار خود را نشان داده است. این را تجربه قیام تهران و انقلاب ایران ثابت کرده است.

سؤال: تشابه و تمایز میان انقلاب ایران و انقلاب روسیه را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ بنظر شما کدام دروس انقلاب روسیه بکار انقلابیون ایران می‌آید؟

جواب: در این مرحله از پیشرفت انقلاب مشکل می‌تواند به این سؤال پاسخ قانع‌کننده‌ای داد. چرا که ما تازه در آغاز حرکت انقلابی در ایران هستیم. می‌توانیم میان سقوط استبداد و سلطنت تزاری در انقلاب روسیه و سرنگونی استبداد و سلطنت در روزهای اخیر در تهران تشابهی قابل شوم.

این تشابهی روشن است. اما در مقام مقایسه از این جلوتر نمی‌توان رفت. بگذارد ابتدا به این سؤال در سطح چشم - اندازهای انقلاب و سپس در زمینه تحلیل پاسخ دهیم. هر چند ممکن است این کار به نظر غریب باشد، اما فکر می‌کنم چنانچه مسئله تا حد ممکن کامل‌تر طرح شود، ساده‌تر هم خواهد بود.

قیام توده‌ای عظیم روزهای اخیر در تهران که قاطعیت دستگاه دولتی سلطنت ایران را سرنگون ساخت می‌تواند راه را برای پیشروی در مسیر انقلاب پیگیر، یعنی رسیدن به برقراری حکومت کارگران و دهقانان و برانداختن سرمایه‌داری در ایران باز کند. برای اینکه چنین انقلابی رخ دهد، یعنی برای اینکه دینامیسم انقلاب ایران همچون نمونه انقلاب روسیه پیش رود به دو عامل نیاز خواهد بود: نخست تعمیم و تحکیم وضعیت قدرت دوگانه، یعنی تحکیم و گسترش خود - سازماندهی توده‌ها در محلات، در کارخانه‌ها، و در روستاها و نیز تسلیح توده‌ای - دوم ساختن یک حزب انقلابی مارکسیستی، به حد لازم مقتدر و البته دارای خط سیاسی صحیح که بتواند اکثریت توده‌های ایران را به سرمایه‌داری علیه سرمایه‌داری، نه فقط برنامه دموکراتیک و ضد امپریالیستی، بلکه برنامه‌ای مستقماً سوسیالیستی و ضد سرمایه‌داری جلب کند. روشن است که شرط نخست امکان پذیر است، حتی بشکلی فوری، اگرچه صد درصد حتمی نیست. در روزها و هفته‌های آینده معلوم خواهد شد که آیا پس از قیام توده‌ها به اشکالی از خود - سازماندهی و تسلیح مستقل از دولت بورژوا دست خواهند یافت یا نه. شرط دوم به مدت زمان بیشتری نیازمند است. زیرا روشن است که انقلابیون سوسیالیست در سرتاق این جهان انقلابی، در مقایسه با بلشویک‌ها در فوریه ۱۹۱۷، بسیار ضعیف‌ترند. زمان زیادی لازم دارند تا چنین مقتدر بسازند و توده‌ها را به خود جلب کنند. پس اگر مسئله را در این شکل مشخصی در نظر بگیریم می‌توانیم بگویم - بعنوان بهترین فرض - که در ایران انقلاب نوپه انجام شده است اما اکثریت به همان سمت نخواهد آمد. به مدت زمانی بیشتر از نه ماه نیازمند است. اما به این همه نمی‌توان اطمینان داشت. زیرا تمامی تلاش نیروهای سیاسی بورژوا و خرده بورژوا در آینده نزدیک در راه ایجاد مانع‌ها به تأخیر انداختن و منحرف کردن جهان انقلاب پیگیر در ایران است. اینان کوشش خواهند کرد تا توده‌ها را خلع سلاح نمایند و اسلحه‌ها را جمع کنند و کلیه اشکال خود سازماندهی رنجشکنان را منحل سازند و شکلی از جمهوری بورژوائی را برقرار نمایند. جمهوری اسلامی اگر برپا به مالکیت جمعی وسائل تولید استوار نباشد وجود ندارد. یا دولت کارگری و یا دولت بورژوائی خواهیم داشت. دولت اسلامی اگر هیچ یک از این دو شکل دولت کارگری یا دولت بورژوائی نباشد وجود خارجی هم نخواهد داشت. و این برای همه کسانی که راه حل میانی معتقدند یا دچار پندار شده‌اند اسباب تأسف شدید فراهم خواهد آورد. پس حتی مسئله چشم انداز انقلاب را نیز نمی‌توان بطور فوری پاسخ داده شده فرض کرد. فقط می‌توان راه - های متفاوت را ترسیم کرد و باید دید در کشور و بخصوص در پایتخت در روزها و هفته‌های آینده چه رخ می‌دهد. این بسیار پیچید و تعیین کننده خواهد بود. ولی حتی اگر ترکیبی از نیروهای سیاسی میانه روتر که گرد خمینی جمعند و نیروهای سیاسی سنتی بورژوائی که در جبهه فلسی گسرد آمدند، به اضافه احتیاط بخشی از خود ارتش، موفق شوند که بطور مؤثر شکلی از جمهوری بورژوائی را تثبیت کنند، روند انقلاب پیگیر ادامه خواهد یافت، اگرچه از طریق غیر مستقیم و کمتر انفجاری در مقایسه با بقای قدرت دوگانه. زیرا نیرو - های طبقاتی‌ای که در طول هفته‌های گذشته بسیج شده‌اند چنان عظیمند و رادیکالیته شدن و سیاسی شدن توده‌ها چنان وسیع پیش رفته که غیر قابل تصور است که در دوره کوتاهی بشوای توده‌ها را آرام و خاموش ساخت و به زندگی عادی بازگرداند. خاصه از آنجا که چشمداشت توده‌ها بسیار بالاست و ما عمیقاً باور داریم که یک جمهوری بورژوائی - حتی یک جمهوری رادیکال بورژوائی، نخواهد توانست مسائل توده‌ها را حل کند و آرمان‌های اساسی آنان را جوابگو باشد و خواست‌های اساسی دموکراتیک، اجتماعی و اقتصادی آنها را برآورده سازد. پس حتی اگر ثبات نسبی نهاد های دولتی هم ایجاد شود و قدرت دوگانه از میان برود، اما در عین حال توده‌ها همچنان مبارز و مصمم باقی بمانند، از حکومت بیشتر و بیشتر در مناسبت با خواست - هایشان ناراضی میگردند. آنوقت شرایط مبارزه توده‌ای عظیم در پیش خواهیم داشت. پتانسیل عظیمی برای مبارزه

توده‌ای وجود خواهد داشت. پتانسیل عظیمی در جهت شکل‌گیری رده بندی‌های سیاسی و تقطی شدن جامعه وجود خواهد داشت. و این در شرایط خیزش عظیمی که هم اکنون ایجاد شده به معنای انقلاب پیگیر خواهد بود. اما تکرار می‌کنم - در این حال حرکت انقلاب غیر مستقیم است و کند تر از شرایط تحکیم حالت قدرت دوگانه پیش خواهد رفت. از نظر تحلیل نیروهای اجتماعی درگیر مبارزه باید گفت که تشابه و تمایز با انقلاب روسیه بسیار چشمگیر است. در مورد ایران ما یکبار دیگر اعتبار قانون تکامل ناموزون و مرکب را مشاهده می‌کنیم. امروزه طبقه کارگر ایران به مثابه یک طبقه به روشنی از طبقه کارگر روسیه در سال ۱۹۱۷ هم از نظر وزن، آن در اقتصاد ملی و هم از نظر تجربه ضعیف‌تر است. طبقه کارگر روسیه در سال ۱۹۱۷ به نقد تجربه انقلاب گذشته یعنی انقلاب ۱۹۰۵ را پشت سر داشت و نیز تجربه سازمان‌های طبقاتی، اتحاد به‌های کارگری و احزاب سیاسی را دارا بود که سابقه این همه به بیش از بیست سال باز می‌گشت. طبقه کارگر ایران در اکثریت عظیم خود - به استثنای کارگران صنعت نفت و صنعت چاپ - بسیار جوانتر است و از چندان تجربه‌ای برخوردار نیست. از روستا به شهر آمده، هنوز وابستگی بیشتری به روستا دارد و تجربه زندگی شهری سخت‌گروانه مدت است. از نظر برخی خصایص اجتماعی نیز نمی‌توان روسیه آن زمان و ایران امروز را یکی تصور کرد. این مسئله بسیار مهمی است که نباید فراموش شود. گرچه روسیه تزاری از نظر اقتصادی عقب‌انداخته بود اما نه یک کشور نیمه مستعمره بلکه یک کشور امپریالیستی بود. یکی از بزرگترین قدرت‌های امپریالیستی بود و لنین از آن بعنوان پنجمین قدرت امپریالیستی جهان یاد می‌کرد. در حالیکه ایران نه یک کشور امپریالیستی بلکه کشوری نیمه مستعمره است و این تمایزی بسیار مهم است. مسئله بی‌اهمیتی نیست. خاصه اگر شرایط را از بیرون مورد بررسی قرار دهیم - از سوی دیگر باید از نکته‌ای یاد شود که وضعیت را غریب نمی‌نمایاند ولی دقیقاً نتیجه همان قانون تکامل ناموزون و مرکب است: در ایران امروز وزن دهقانان خرده بورژوا یا محدودیت‌های تاریخی‌شان بر مراتب از شرایط روسیه سال ۱۹۱۷ کمتر است. در آن زمان در روسیه هشتاد درصد جمعیت فعال در روستا با مالک زمین و یا خواستار مالکیت بر زمین بودند. در ایران شرایط مطلقاً به این شکل نیست. درجه شهرنشینی بسیار بالاتر است. درصد جمعیتی که در شهر زندگی می‌کنند خیلی از روسیه آن زمان بیشتر است. شکست فاجعه انگیز انقلاب سفید شاه باعث شد که بخشی از روستائیان به شهر مهاجرت کنند و در شهر بدل به عناصر حاشیه‌ای و نیمه - بیکار گردند. اینان دارای روحیه و چشم انداز اجتماعی متفاوت از روستائیان مالک می‌باشند و این به وضوح یکی از دلایلی است که خصلت رادیکال حوادث ماه‌های اخیر ایران را توضیح می‌دهد یعنی حتی متحدین طبقه کارگر، آنها که خود کارگر مزد بگیر نیستند اما نقش بسیار بزرگی در قیام‌های شهری ایفا کرده‌اند. از نظر اجتماعی دارای سابقه خاصی هستند، یعنی از گذشته‌ای که صاحب ملک بوده باشند از طبقات متوسط صاحب ملک نمی‌آیند و خواستار ملک خصوصی نیستند. این یکی از نتایج عمومی ازهم پاشیدگی زندگی روستائی در بسیاری از کشورهای شبه مستعمره است. اینان دارای روحیه بازتری هستند و شرکت در انقلاب سوسیالیستی برایشان قابل قبول است.

یکی دیگر از تفاوت‌های بسیار عمده از نظر تحلیلی اینست که اگرچه روسیه دارای صنعت مدرن و درجه مزرکز بسیار بالایی از بیروت تا در بخش‌های اساسی صنایع مدرن - نظیر صنایع فلزی - بود (درجه تمرکز بسیار بالاتر از آنچه که امروز در ایران وجود دارد) ولی در عین حال وزن کلی تولید کشاورزی در حد ملی و صادرات روسیه به خارج و همچنین سهم کشاورزی به مثابه سرچشمه مازاد برای رشد اقتصادی بر مراتب بیشتر از آنچه امروز در ایران وجود دارد بود. در ایران مسئله یکسره دگرگون است. درآمد اقتصادی مازاد ایران درآمد نفت است که چندان ارتباطی به ماهیت دولت ندارد. یعنی حتی اگر دولت کارگری بر سرکار باشد نفت باز رقم صدها ای از درآمد دولت را تشکیل می‌دهد. درآمد نفت امکانات بسیاری را ایجاد می‌کند که توسط رژیم شاه بدلیل روشنی از دست رفتند و بخش عمده‌ای از این امکانات تحت هر شکل رژیم بورژوائی بهر حال هد می‌روند. ولی بهر حال این درآمد امکانات وسیعتری جهت توسعه اقتصادی به ایران می‌دهد. چنانچه نیروهای خمینی - جبهه ملی موفق شوند که دستکم بطور مؤثر جمهوری بورژوائی را مستقر سازند، از نظر عینی آنچه انجام خواهند داد نسوی

# زنده باد حکومت کارگران و دهقانان!



زحمتکش نبوده و جنبه عمومی دارند ( اگر چه حل قاطعاً آنها نهایتاً به بیکار طبقات می‌انجامد ) در این شرایط در آغاز شکاف طبقاتی در مبارزه آشکار نیست . طبقات زحمتکش - یعنی آنها که جان در کف در مبارزه شرکت کرده اند هنوز برنامه روشنی برای ارائه کردن ندارند . به همین دلیل به پشتیبانی سیاسی از نمایندگان رادیکال طبقه سرمایه دار ( که حرفه سیاستشان در عصر حاضر در رفتن از زیر مبارزه قاطع ولی ارائه برنامه های رنگارنگ از هم رزم است ) اکتفا می‌کنند .

یکی از انقلابهایی که بدین شکل شکست خورد انقلاب بولیوای دمکراتیک آلمان در سال ۱۸۴۸ بود . موج انقلابی که در سال ۱۸۴۸ سراسر اروپا را فرا گرفت در آلمان پس مبارزه مسلحانه روبروی مردم و ارتش مزدور قیام انجامید . در مقابل فشار مبارزه توده ها قیام عقب نشینی کرد . پس ارتش آتش بس داد و در نوزدهم مارس ۱۸۴۸ حکومت را بدست کابینه هاوین ، رهبر بولیوای لیبرال آلمان سپرد . حکومت لیبرال از همان ابتدا برنامه دوگانگی در پیش گرفت از یکطرف با وعده و وعید و رشتن اصلاحات دمکراتیک سعی کرد آتش مبارزه را فرو بنشاند و توده های مسلح را بسج کارشان برگرداند . و از طرف دیگر در پشت این برنامه ها به احزاب و نیروهای ارجحی امکان داد نیروی خود را بازسازی کنند . در ماه مه ۱۸۴۸ انتخابات مجلس موسسان

در نخستین گام حکمرانی مشروطه دست ایشان در میان باشد . آیا هواداران ایشان که بودند؟ آیا چگونه مردم این تاریخی را در نمی‌یافتند . . . . از همینجاست که می‌توان این برزخ تاریخ برد .

( تاریخ هجده سال آذربایجان ۲۲ - ۶۱ نکلیزماست ) اگر کمپوز می‌دانست که ترکیب این حکومت تعیین کننده سرنوشت انقلاب ، یعنی سرنوشت طبقات صاحب مال بود . و به همین دلیل طبقات صاحب مال ، طغیان حمله بردارها آزاد بخوارانه همواره سعی در تشکیل حکومتی می‌کنند که حتی القدر بدست به سپاه و سفید نژاد ، اگر می‌دانست تشکیل حکومت انقلابی آن نقطه برآیندی است که در آن مهر توده های تحت استثمار با مهر طبقات حاکم و صاحب مال بر انقلاب زده می‌شود . و اگر می‌دانست که توده تحت استثمار برای آنکه مهر خود را بر انقلاب بزند ( و تشکیل حکومت انقلابی واقعی مستلزم آنست که توده تحت استثمار آنرا تشکیل دهد ) ، احتیاج به آگاهی طبقاتی صیق ، وحدت و تشکیلات طبقاتی گسترده و سازمان سیاسی دارد . شاید این راز تاریخ این چنین برایشان سرازیر نمی‌شود .

از اقدامات این حکومت جدید می‌توان غلبه سلاح کردن مجاهدین ، شرکت در کشتن عده زیادی از مجاهدین ، منجمله ستارخان ، و بالاخره منحل کردن مجلس ، کسه بخاطر حفظ آن محمد علی میرزا را سرنگون کردند . ذکر کرد . در واقع انقلاب بدست نوزاد خود خفه شد . من از بیگانگان هرگز ننالم که با من هر چه کرد آن آشنا کرد برای جلوگیری از طولانی شدن کلام دیگر وارد بررسی شکست ۲۸ مرداد و نشان دادن اینکه آنها بدلا نسل مشابهی برمی‌گردند نمی‌شویم . ساله درک ریشه های این بدیده و یافتن راه حل برای آنست .

## مارکس

### درباره انقلاب آلمان (۱۸۴۸)

علت اصلی شکست اکثر انقلابهایی که تا آستانه پیروزی پیش رفتند ، ولی نهایتاً تسلیم شد انقلاب شده اند همین بوده است . در رأس انقلاب احزاب یا افرادی قرار گرفتند که برنامه شان نه گسترش بیخ انقلابی توده ها و دستاورد های سیاسی انقلاب بلکه محدود کردن آن بوده است . علت آنرا باید در شکل گسترش بیکار طبقات جستجو کرد . یعنی در آن شرایطی که طبقات زحمتکش بیخ شده اند و مبارزه انقلابی را آغاز کرده اند ، ولی هنوز برنامه طبقاتی ، مخصوصاً در سطح سیاسی و حکومتی آن برایشان روشن نشده و قادر به ارائه آن نیستند . این شرایط عبارتند از وجود حقتان و استبداد و عده بودن مسائل دمکراتیک ، که مختص طبقات

ساله مبارزه علیه بازگشت چرخهای انقلاب به عقب ، مبارزه با ضد انقلاب و چگونگی پیشبرد انقلاب تا پیروزی نهایی هم اکنون به میرم ترین ساله روز بسدل گشته است . آنچه این ساله را حتی داغ تر کرده البته ساله انتخابات اخیر است . مردم بوضوح می‌بینند که سرنوشت انقلابی که با خون دهها هزار نفر از بهترین فرزندان ملت آلمانی شده است بدست کسانی سپرده می‌شود که نه تنها سابقه انقلابی ندارند ، نه تنها بهیچوجه صلاحیت ضد ایست و رهبری این انقلاب عظیم را ندارند ، بلکه بسیاری از آنها از سهرمهای سرسپرده رژیم پادشاهی و امپریالیسم بوده و برخی حتی از همین حالا نقشه های کودتاها و ضد انقلابهای آتی را در سر می‌پیروزانند . مردم بدرستی از خود می‌پرسند چرا؟ و چه می‌توان کرد؟

قبل از کوشش جهت یافتن پاسخ به این سوالها باید توجه داشت که این عارضه ( یعنی قرار گرفتن سهرمهای رژیم سابق بر سر قدرت ) تصادفی نیست و مختص انقلاب کتونی ما هم نمی‌باشد . در همه انقلابها دیده شد در واقع اولین منعکس کننده آشکار بیکار طبقات در انقلاب است . و اگر آگاهانه با آن مبارزه نشود گریبانگیر انقلاب خواهد ماند و آنرا به شکست خواهد کشاند . عین همین جریان را در انقلاب مشروطیت و بی آندهای آن مشاهده می‌کنیم . مثلاً کمپوزی جریان تشکیل دولت جدید بعد از سقوط محمدعلی شاه و از هم پاشیدن ارتش دولتی و برپاگدن تفرق بدست مجاهدین را چنین توصیف می‌کند :

... محمد علی میرزا زیر بیرق بیگانه پناهنده شده و خورد رشته کارها از هم گسیخته بود . پایستی سران آزادی چارهای جویند و راهی باز کنند . و چنین پیداست کسه سردار اسعد و سپهدار و دیگر همدستان ایشان اندیشه های در این باره نه داشتند . این بود که هنگام پسمان انبوهی از ملایان و درباریان و آزاد پخواهان و بازگسانسان در بهارستان گرد آمدند و انجمنی بنام مجلس عالی برپا نمودند و با سردار اسعد و دیگران فراهم شسته و بگفتگو درآمدند

و چون از انبوهی کار پیش نرفت یک کمیسیون از بیست و اند تن برگزیده و رشته کار بدست ایشان سپرده شد و ایسمن کمیسیون که بیشتر اندامهای آن از سران آزاد پخواهان ن بودند همان ساعت بکار پرداخته محمد علی میسوزا را از پادشاهی برداشتند پس سیزده ساله او احمد میرزا را به پادشاهی ایران برگزید . . . . و چون کابینه از میان رفته بود و کسی بعنوان رئیس الوزرا در میان نبود کمیسیون گسان بائین را بوزیری برگزید . . . . ولی اگر کسی بقیه است وزیران می‌نگیست و اندامهای کمیسیون را می‌شناخت پایستی چند آن شادی ننماید زیرا چنانکه پیداست بسیاری از اینسان از نزدیکیان محمد علی میرزا در پاشاه و از همدستان او بودند . و این در خور هرگونه شکست است که پیرا از انبوه خونریزی

یک چنین رهبری قدرت مقاومت مردم را تلج کرد . و وقتی در دسامبر ۱۸۴۸ ارتجاع کودتای خود را برآه انداختند مقاومت قاطعانه ای در برابر آن صورت نگرفت . مارکس که خود در این انقلاب نقش فعال داشت شکست انقلاب را مورد تجزیه و تحلیل دقیق قرار داد . نکات مهم تحلیل او را در زیر میآوریم :

- ۱- رسالت سیاسی بولیوای و طبقه سرمایه دار به پایان رسیده است . در عصر حاضر این طبقه از گسترش جنبش انقلابی بیشتر وحشت دارد تا از ارتجاع و استبداد . خیالیست این طبقه به انقلاب اجتناب ناپذیر است .
- ۲- انقلاب . برای در هم شکستن کامل ارتجاع ، جلوگیری از تجدید حیات آن و صاف کردن راه برای اصلاحات دمکراتیک صیق احتیاج به حکومت انقلابی نیرومند دارد که نیانگر اراده توده مبارز بوده . مستقیماً متکی به آنها باشد و قاطعانه در این راه قدم بردارد . از خود مارکس پشتیوم :

بعد از انقلاب . تشکیل موقتی دولت احتیاج به نوضر دیکتاتوری دارد . آنها هم یک دیکتاتوری پر قدرت . از همان اول ما حکومت کابینه هاوین را سرزنش کردیم که چسرا قاطعانه عمل نمی‌کند و فوراً تمام باقیمانده های رژیم سابق را را منلاشی و نابود نمی‌سازد . و از همان زمانیکه آقای کاسه هاوین خود را با اندیشه تدوین قانون اساسی مشغول میکرد ارتجاع شکست خورده خود را تقویت کرد . وحشی اینجواب آنچه علناً به مبارزه دست زد .

۳- ما در نظر گرفتن محافظه کاری و نقش بیجانکاران بولیوای در عصر ما . چنین حکومتی می‌باید مستقل از طبقه سرمایه دار و نمایندگان سیاسی آن باشد . هیچ حکومتی سرمایه داری یا ائتلافی از نمایندگان سرمایه داران و توده های زحمتکش قادر به ایفای نقش یک حکومت انقلابی واقعی نیست . برای به آخر رسانیدن موفقیت آمیز انقلاب

# بازسازی ارتش بکجا خواهد رسید؟

انقلاب ایران به حادترین مرحله تکامل خود رسیده است. از ظهور نخستین جوانه هایش تا به امروز حدود یک سال و نیم میگذرد. مختصر شخصی کننده این دوران توسعه گسترش دائمی جنبشی انقلابی است. توسعه ای که در مقابل خود دستگاه اختناق و سرکوب سلطنت را میدید. در مبارزه قاطع علیه آن تا فرار شاه و درهم ریختن بساط سلطنت پیش رفت. امروز مسئله مرکزی جنبش بدل به این سؤال شده: آیا بازم گسترش روند انقلابی ادامه خواهد یافت؟ شکل دقیق تر این سؤال چنین است: کدام نیروها بازدارنده این گسترش هستند و با چه وساطتی این عمل را انجام میدهند. کدام نیروها در جهت این گسترش عمل میکنند و در این راه چه وساطتی بکار میگیرند؟ محافظه کاران و کلیه کسانی که به مشروطه خود رسیده اند حکم میدهند: انقلاب به پیروزی نهای دست یافته. توده های مبارز به خانه هایشان بازگردید و با به مشاغل سابق خود بپردازند. بگذارید ما منصوب شدگان مسائل را حل کنیم. مگر نه اینکه شما جنگیدید تا ما بر سرکار بیاییم؟ اقتدار وسیعی از توده ها پاسخیخ میدهند: انقلاب ادامه دارد. باید تا حل نهای مسائل ما پیش برویم. ما به اوضاع و نظام سابق باز نمیگردیم. ما برای دموکراسی میجنگیم. از اینرو شما منصوب شدگان را تمیز بدهیم.

دولت موقت موجود هم زبان با گروه نخست است. اینک نظم را میخواهد و آرامش را طلب میکند. خواستار سنگین های خالی، کارگران اعتصاب شکن، مدارس و دانشگاههای آرام، ادارات باز و چنان رسانه های گروهی است که این همه را تبلیغ کنند. این خواست دولت موقت خلاف منطق و روال انقلاب است. خلاف خواست های دموکراتیک توده ها است. این آرزوی توقف انقلاب است. دولت موقت اقدام به بازسازی ارتش کرده. ارتشی که در مقابله با توده های انقلابی ارتش موقت پیشیده است. این دولت به راهی خلاف طریق توده های مسلح پای نهاده و اقدامش خطر احیای ارتش سابق را با همان نظم سابق. اطاعت جنس سابق و ناقد هر نهاد داخلی دموکراتیک. در بر دارد.

در اینجا ضروری است که از دیدگاه مارکسیسم انقلابی مناسبت میان دولت و ارتش را بررسی کنیم. دولت آلت جبر یک طبقه بر تمام طبقات دیگر اجتماع است. نیروی است که خود را مافوق جامعه جای میدهند و موجد آنچنان روابط اجتماعی میشود که شرایط بقای بر سر قدرت را جهت طبقه حاکم تسهیل کند. تا آستانه پیدایش دیکتاتور پارتی (یعنی پیروزی انقلاب سوسیالیستی) میان دولت از یکسو و جامعه به مثابه یک کل از سوی دیگر شکاف عمیقی وجود دارد. دولت که بیانگر و معرف منافع بخشی از افراد جامعه یعنی طبقه حاکم است و مستقیماً علیه مابقی جامعه اعمال قدرت می نماید. چنین دولتی جهت حفظ روابط موجود و باز تولید آنها خاصه در شرایطی که بخش دیگر (یعنی طبقات تحت ستم و استثمار شده) خواستار از میان رفتن آن روابط باشند نیازمند ابزار سرکوب و دستگاه اختناق می شود.

دولت نوین در جامعه بورژوازی جهت حفظ روابط تضمین کننده تمدن استعمار از دو وسیله سود میگیرد: دستگاه تولید اختناق و دستگاه تولید ایدئولوژی. هر دولت حافظ منافع سرمایه داران از ترکیب از این دو استفاده میکند و عهد تا در شرایط بحرانی و خطرناک (آنجا که مخالفت های توده های تحت ستم بیان صریح و مبارزاتی میگیرند) سهم دستگاه تولید اختناق هر دم افزون تر تعیین کنند میشود. ارتش مبدعین دستگاه سرکوب و آخرین اسلحه در مبارزه علیه این توده است. آنجا که حکومتی معرف منافع اکثریت جامعه نباشد و حیاتی در گرو تکیه به این اکثریت تضمین نشود. نیازمند دستگاه سرکوب و ساختار ارتشی جدا از توده ها خواهد بود. نیاز حکومتی که بهائیکر منافع اکثریت نیست به نظام ارتشی غیر توده ای. باعث میشود تا در شرایط فقدان چنین ارتشی در سازمان دادن به آن تلاش کند و یا در شرایطی که این ارتش تضعیف شده باشد کوشش در بازسازی و قدرت دادن به آن نماید. این یکی از مهم ترین دروس لنین در کتاب دولت و انقلاب است که دولت در جامعه سرمایه داری بدلیل اینکه معرف منافع اقلیت جامعه (اقلیت استثمارگر) است همواره نیازمند دستگاه سرکوب و ارتش دائمی میباشد. دولت خود در این حالت چیزی جز ابزار بقا و بازتولید روابط مبنی بر استثمار نیست. از این رو حکم انگلس که "دولت در تحلیل نهای جنبشی جز گروهی افراد مسلح نیست" بکار دیگر اثبات میشود.

اما دولت پرولتری یعنی دولتی که بهائیکر منافع توده های زحمتکش و ستمدیده است، و صرفاً با تکیه به نیروی آنها (یعنی نیروی اکثریت جامعه) به حاکمیت رسیده. شکستی دیگر از قدرت سیاسی را عنوان می نماید. اینجا مشروطیت

نظام و حاکمیت آن نه از طریق یک دستگاه مسلح جدا از توده ها بلکه مستقیماً از تصمیم گیری اکثریت جامعه ناشی میشود. در این حالت شکاف میان دولت و جامعه (میان نظام سیاسی و اکثریت افراد) از میان میرود. دیگر به ایجاد یا حفظ دستگاه سرکوب چنان ارتشی جدا از توده ها و علیه آنها نیازی نیست. از آنجا که خود دولت پرولتری از طریق دخالت مستقیم توده ها در روند تاریخ و مبارزه گسترده آنها علیه نظام استثمارگر گذشته ایجاد شده است. سهم و نقش توده ها است که سرانجام جامعه را در گذر باکفایت خود گیرند و به دفاع از دستاوردهای انقلاب بپردازند.

در دولت پرولتری توده ها که خود مسلح اند به دفاع از حکومت خود می پردازند و علیه بد اخلاقت امپریالیست ها و نیروهای مرتجع باز ماندن نظام گذشته مبارزه می نمایند. تاریخ مثال بسیار خوبی از دو نوع دولت در روند انقلاب ۱۹۱۷ روسیه به ما نشان میدهد. حکومت موقت کرسکی حکومتی که تکیه به اکثریت جامعه نبود و صرفاً معرف و بیانگر منافع سرمایه داران بود. سعی در نظم دادن به ارتش دائمی تزاری داشت که بواسطه شرکت چند ساله در جنگ امپریالیستی فرسوده شده بود. هر روز بیشتر از روز قبل در پایتختی سرماهی ضدیت با جنگ پیوند به ضدیت با نظام سرمایه داری می خورد. تلاش حکومت موقت ادامه شرکت در جنگ امپریالیستی و حفظ ارتش بود که عملاً در حال از هم پاشیدن بود. در مقابل حکومتی که از اکثریت قسدرت رسید. حکومت شوراهای کارگری - سرماهی. دهقانسی. یعنی اکثریت جامعه هیچ ذره و شگافی میان این حکومت و جامعه وجود نداشت. اینجا خود توده های مسلح در شوراهایشان مشکل میشدند و از نظام جدید دفاع نمیدادند.

در دولت پرولتری توده ها که خود مسلح اند به دفاع از هم جدا شده اند. نهاد ارتش دائمی ماورای این سه توده "تعادل" "مجموعه" حیات اقتصادی. اجتماعی را به نفع سرمایه داران تضمین نمی نماید. به عبارت بهتر تسدایح روابط بهره کشی سرمایه داری را ضامن میکند. مثلاً در ایران ارتش به مثابه ابزار دست سرمایه داران و امپریالیسم یکسره در مبارزه با توده ها شکل گرفته است. تاریخ ارتش ایران تاریخ مبارزه با توده ها است. همانطور که پلیسی پلیسی سختی (ساواک) بطور کامل نابود گردد. پلیسی آشکار، ارتش و ژاندارمری نیز باید از میان بروند و تسلیم توده های بر پایه شوراهای محلی و کمیته های کارگران و سرماهیان. جایگزین آن شود. این شوراهای مسلح که نطفه اصلی یکی از مهمترین واحدهایشان یعنی شوراهای سرماهی هم اکنون در بادگانها و سرماهیخانهها بسته شده و ریشه در مبارزه سرماهیان جهت دموکراسی و همراستا شدن آن با کل مبارزه ستمدیدگان ایران دارد. سه توده مجریه، مقننه و قضائیه را در دست خود متمرکز میدهد. توده های مسلح خود تصمیم میگیرند. خود قانون وضع می نمایند و خود مجری قانون و تصمیم گیری ها خواهند بود. آنها از منافع خود سلحانه دفاع خواهند کرد. تاریخ تا کنون نمونه حکومتی عالیتر از حکومت شورایی ارائه نکرده است.

در نخستین قدم باید برای دموکراسی در ارتش جنگید. باید حق انتخاب نمایندگان سرماهیان توسط خود آنها به رسمیت شناخته شود. باید سرماهیان خود بتوانند روسای خویش را انتخاب نمایند. باید حق فعالیت سیاسی داشته باشند و هرگونه قید و بند از دوش آنها برداشته شود. راه پاک کردن ارتش تصفیه خاکان در آن باز کردن پیوندهای ضد اطلاعات است. ضد اطلاعات قسطنق و قطع هدف سرکوبی آزادی در ایران را داشته. برونه هایش باید باز گردد. بکار جهت دموکراسی در ارتش. مبارزه سرماهیان را به دیگر جوانب نبرد بی امان رنجبران علیه سلطه سرمایه پیوند خواهد داد. آنها خواهند دید که بگه و تنها نیستند و مبارزه خود را همراستا با مبارزه ستمدیدگان خواهند یافت. بکار کارگران جهت حقوق دموکراتیک. مبارزه جهت لغو سانسور. مبارزه علیه تحریم یا سانسور از تظاهرات چین ها. نبرد علیه انتصاب روسای ادارات، دانشگاه ها، مدارس. همه و همه با مبارزه سرماهیان پیوند خواهند خورد. اینجا است که می توان کلیه جوانب این نبرد واحد را در یک مسیر واحد انداخت. واقعیت امید بخش این است که چنین همراستا سازی در مبارزات در حال ایجاد شدن است و وظیفه انقلابیون بازی به رشد آنهاست. سرماهیان آگاهی سیاسی یافته اند. آنها به انقلاب توده ها پیوسته اند. معنای دموکراسی در ارتش حق انتخاب عقیده سیاسی داشتن سرماهیان است و معنای ارتش "بیطرف" که بازگان و فرقه ای از آن یاد می کنند خنثی بودن سیاسی سرماهیان است. حق مسلم سرماهیان

است که به برنامه سیاسی هر حزب یا اتحادیه که مایلند پیوندند. آنان در عمل نشان دادند که در جدال طبقاتی بیطرف نیستند. همانطور که ساختار ارتش طرف ارتجاع است سرماهیان در جانب زحمتکش قرار دارند.

انقلابیای پیروز همواره نشان داده اند که همبستگی سرماهیان با مبارزه توده ها تا چه حد دارای اعتبار و ارزش است. بخش کوچکی از سرماهیان هم که به مردم و نیروهای انقلاب پیوسته باشند قدرت مبارزه توده های را صد ها بار بیشتر میکنند. اینک در مقابل پیوندی که در هفته های اخیر مابین سرماهیان و توده مسلح بوجود آمده بود مانعی بسزای شده است. البته مانع امروز، سلطنت و دستگاه اختناق گذشته نیست. نیروی است که خود سوار بر امواج انقلاب به قدرت رسیده و هنوز زیر فشار نیروهای دوزخ انقلاب قرار دارد. لیکن در نخستین روزهای پس از قیام به خلق سلاح کردن توده ها پرداخته است. اگر دولت موقت آنطور که ادعا میکند معرف اکثریت توده ها است دیگر چه هراسی از اسلحه آنها دارد؟ اگر شکافی این دولت را از توده جدا نمی کند. بر واضح است که اسلحه آنها در دفاع از این دولت هم بکار خواهد آمد. تاریخ نشان میدهد که هر جا پس از پیروزی های انقلابی، توده ها خلق سلاح شده اند راه برای پیروزی ارتجاع باز شده است.

تنها حکومتی که خود از منافع مردم جدا استفاده ارتش جدا از مردم می خواهد. چنین حکومتی سعی به خلق سلاح کردن مردم میکند و اسلحه ها را در دست ارتش دائمی میبندد. ارتش که در تحلیل نهای به کار ادامه نظام بهره کشی خواهد آمد. تلاش در خلق سلاح کردن مردم به معنای تلاش در تعمیق شکاف میان توده ها و قدرت سیاسی است و این در واقع به معنای از دست رفتن کلیه نتایج انقلاب و تحکیم ضد انقلاب است. چسرا در تابستان ۱۹۲۸ دولت مصمم السلطنه که خود به ضربه امواج انقلاب مشروطه به قدرت رسیده بود به خلق سلاح کردن مبارزین پرداخت. چرا نیروهای انقلابی علیه شما تمایل خود و در اکثر موارد به زور خلق سلاح شدند؟ چرا انقلاب بدون اسلحه و وسیله دفاعی ماند؟ اینهمه واقع حرکت ضد انقلاب جهت تحکیم خود و از میان بردن دستاوردهای انقلاب بود. یک تلاش موفق جهت از میان بردن روابطی بود که قدرت سیاسی را به قدرت تسدایح پیوند میزند و شکاف میان حکومت و نیروهای مسلح را به مردم از میان برده بود. ارزیابی آگاهانه فدائیان مشروطه از شرایط و مبارزه آنان علیه این تلاش ارتجاع درسی عظیم برای انقلابیون امروز است. نیروهای مردمی و توده های مبارزین فدائی و مبارزانها به این مساله عمده آگاه بود که ارتجاع نیازمند ارتش دائمی است و وظیفه خود را جلویگیری از تشکیل ارتشی جدا از مردم شناخته بودند. واتر پارک اثباتیک بیان آگاهی و مبارزه نیروهای انقلابی است که در مقابل ضد انقلابی که جان میگرفت، جنگیدند.

امروز نیز این توده هایت که در انقلاب جانفشانی کرده اند، کشته داده اند، شکنجه دیده اند. از همه چیز خود گذشته اند و پیروزی ها به دست آورده اند. این نشان دادمانند که ما هرانه به قانون انقلابی نظامی گسره آشنا شدیم. اسلحه شان سینه دشمن را خوب نشانه رفته آنان سلطنت، ساواک، پلیس و ارتش را دافان کرده اند. همانطور که به اختیارها اجازه نمیدادند تا تکه پارچه های سلطنت را بهم وصل کند اکنون نیز امکان بازسازی تکیه پاره های ارتش را به هیچ کس نباید بدهند. نباید گذاشت ارتش دوباره مفضل بندی شود و جان گیرد. باید علیه این ارتش دائمی، زوال هایش، نظم دورنیشی توانین انتصابی اش جنگید و از این رو باید اسلحه خود را حفظ نمود.

کلیه نیروهای که مستقیم یا غیر مستقیم مدافع تسدایح نظام بهره کشی سرمایه اند در خلق سلاح کردن توده ها میگویند و از این مساله سود میبرند. تلاش احزاب کمونیست ایتالیا و فرانسه پس از خاتمه جنگ دوم جهانی در خلق سلاح کردن توده های مبارز از یاد ترفته است. این احزاب نیروی خود را بکار گرفتند تا توده های مبارز در جنبش مقاومت اسلحه خود را به دولت و ارتش دائمی بورژوا تحویل دهند. تا زمینه برای مبارزه دموکراتیک و سیاسی آماده شود. مسئولیت شکست شوراهای اروپا پس از جنگ به دولت ایتالیایی است که به دستور مسکو به دولت سرمایه داری که جدا از توده ها به ارتش دائمی نیاز داشت خدمت نمود. در شرایطی که قدرت دو گانه در حال رشد است آنجا که یک جانب ارتجاع ضد انقلاب در کمین نشسته است و جانب دیگر قدرت شوراهای توده ای در حال

بقیه در صفحه ۵

شکل گرفتن و تعمیم است. تلاش در خلق سلاح کردن توده ها چیزی جز بقای دولت سرمایه داری نیست. قدرت تا نیروهای ضد انقلابی و خائن به منافع طبقه کارگر می‌کشند با سازمان دادن یک بنای ایدئولوژیک عمل خلق سلاح کردن توده ها و بقای دولت سرمایه داری را توجیه نمایند. مردم را از هر چه و مرج می‌ترسانند، یا از عدم صلاحیت اخلاقی توده ها در حمل و نقل اسلحه یاد می‌نمایند یا ارتش دائمی را بیطرف و مدافع منافع رنجبران معرفی می‌کنند. خلاصه می‌کشند تا شکاف میان دولت و توده ها را مخفی نگه دارند. در این میان افسانه می طرفی ارتش از همه موارد دیگر شوم آرتس است. به طور کامل قلب واقعیت است. در کلیه مبارزه بی امان هیچ فرد یا نهادی بیطرف نیست. ارتش قبسط زمانی بی طرف خواهد بود که مرده باشد. هیچ راه دیگری جهت بیطرف ساختن ارتش نیست مگر نابود ساختن کامل آن. باید جامعه سرمایه از تن هر سرمایه‌برون آید و او چون دیگر زحمتکشان جامعه کنار مبارزین مسلح جای گیرد. اینجا دیگر میان کارگر و دانشجویی که اسلحه بدست گرفته و بیه نبرد با ارتجاع ادامه می‌دهند و این سرمایه ارتش سابق تفاوتی نخواهد بود. همه آنها سرمایه‌دار ارتش متحد بدگسان جامعه اند و تحت نظام دموکراتیک شورایی در جهت منافع اکثریت جامعه مبارزه می‌نمایند. یک هدف دارند و روش مبارزه شان را خود تعیین می‌نمایند. اما زمانیکه در رأس ارتش دست پرورده های سیا جمع شده‌اند و دست‌اندر کاران کودتای ۲۸ مرداد به سرکار آمده‌اند افسانه بیطرفی ارتش در وی شوم آور است.

در مرداد ۱۳۳۲ ارتشی که مدعی بسود. در کسار سیاست دخالت نمی‌کند و ظاهراً نخست وزیر تانوسی را پذیرفته بود چه کرد؟ آیا توده‌هایی که خالق ۳۰ تیر ۱۳۳۱ بودند بیشتر حق حمل اسلحه را داشتند یا تبعات زاهدیها و سرهنگ‌نصیری‌ها؟ آن رهبری که پس از ۳۰ تیر توده ها را به عقب نشینی واداشت و وظیفه دفاع از دستاوردهای مبارزه توده ای را به عهده ارتش گذاشت که چگونگی گریخته آماده حمله بود. مسئولیت تاریخی جامعه عظیمی را به عهده گرفت. این رهبری میان اکتفا به توده ها، تسلیح آنها از سپردن کلیه قدرت‌ها به دست آنها و اکتفا به دولتی جدا از اکثریت و ارتشی که یکسره در خدمت امپریالیسم ایجاد شده بود راه دوم را انتخاب کرد و نتیجه اش را هم دید. این نتیجه برای اکثریت پست بدگسان ایران بسیار گران تمام شد. امروز هم دولت موقت با چنین مسئولیتی را پذیرفته، بی اعتماد به توده ها به آتشپوشی توهین می‌نماید و پناه برده است و به ارتش امکان بقای حیات داده تا در فرصت مناسب وارد صحنه شود. اما توده هادر حال مبارزه‌اند. تجربه شکست انقلاب مشروطه و شکست ۲۸ مرداد را از سر گرفته‌اند. آنها تجربه بسیار آموخته‌اند و زبان خلق سلاح شدن خود را دیده‌اند. معنای "بیطرفی" ارتش را با گوشت و پوست خود احساس کرده‌اند. آنها در واقعیت اگر اسلحه‌ها پشان جمع آوری و نهاد های مبارزاتشان درهم کوبیده شود "ارتش ملی" نقش بهتر از "ارتش خلقی" شبلی ایفا نخواهد کرد.

حکومت چپبه خلق شبلی نیز تکیه به ارتش پرورده داشت. پیرویه در دوران حکومت آئنده بر سرکار آمده بود. همچنان که تمامی دست پروردگان سیا و سرپرندگان ارتجاع در همین دوره حکومت متوقف چپ بر رأس ارتش باقی ماندند. آنها نیز سوگند وفاداری به رژیم جدید خوردند و بودند و اسلحهم "بیطرفی" کرده بودند. رئیس جمهوری که به قانون پرورده و سوگند سران قشون پاور داشت. سرزنشش در سپتامبر ۱۹۷۲ تعیین گشت و حاصل مبارزه توده های سنگینی در هم کوبیده شد. حکومتی که نمی‌خواهد از محدودیت توانی پرورده فراتر رود. در رمز تغییر مناسبات تولیدی حاکم است. اما قدمی به جلو بر نمی‌دارد و به توده ها اعتماد ندارد. به انقلاب فرمان ایست می‌دهد. به کارگران می‌گوید اعتصاب نکنید. به دهقانان می‌گوید زمین را نصب نکنید و کمیته های کارگری را منحل می‌سازد. باری چنین حکومتی راهی جز تحکیم و تکیه به ارتش پرورده ندارد. ارتشی که به نوبه خود به نقی نمایندگان مطلق تر سرمایه و امپریالیسم سرمایه مریض می‌گردد. در واقع راه دو پیش نیست یا حرکت به سوی حکومت کارگران و کشاورزان. تعیین تکلیف توده ها بدست خود آنها و بیکار قاطع با امپریالیزم و سرمایه داری یا بازگشت به حکومت مستقر سرمایه.

تجربه شبلی کاطلرین نمونه ضعف دولتی را نشان می‌دهد که بواسطه اراده و خواست انقلابی توده ها به قدرت رسیده. اما قدرتش را در راهبهای انقلابی و جهت منافع تاریخی زحمتکشان به کار نمی‌گیرد. دولتی که پیوسته

فقدان دموکراسی کارگری نه تنها در اتحاد عمل خلش وارد می‌آورد. بلکه از فراهم نمودن یک خط سیاسی صحیح نیز جلوگیری می‌کند.

درست است که جنبش کارگری یک ابزار عالی نظریست یعنی - مارکسیسم انقلابی - را در دست دارد که می‌تواند آن را در پیچ و خم های بسیار غامض مبارزات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی رهنمود کند. ولی از این ابزار نیز باید به طرق صحیح استفاده شود. و هیچ شخصی نیست که انحصار استفاده صحیح آنرا در اختیار داشته باشد.

بدون شک مارکس و لنین ناپغه بودند. ولی زندگی و تاریخ بدون وقته مسائل جدیدی را مطرح می‌کند که برای حل آنها نمی‌توان فقط به متون قدیمی اکتفا کرد. استالین که بسیاری از کمونیستهای صادق، قیل از مرگش او را "عاری از خطا" می‌دانستند. در حقیقت اشتباهات مرتکب شد. چنانچه که جای خود دارد. که برخی از آنان، مانند سیاست کشاورزی او، برای بیش از سه دهه نتایج مفلکسی برای تمام مردم شوروی به پار آورده. مائوتسه تونگ که برخی دیگر از ساده لوحان او را نیز "عاری از خطا" می‌دانند، بر سیاست "ایدت" رهبر حزب کمونیست اندونزی، حتی تا آستانه کودتای نظامی صده گذاشت. قتل عام ۵۰۰ هزار نفر کمونیست و کارگر اندونزی تا حدود زیادی نتیجه همین سیاست بود.

خود مائو این افسانه را که کمیته مرکزی حزب همیشه صحیح می‌گوید در قطعنامه معروفی که کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در آوریل ۱۹۶۲ در باره "انقلاب فرهنگی" تصویب نمود، رد کرد.

ولی اگر هیچ شخصی و یا گروهی انحصار حقیقت و دانش را در دست ندارد، آنوقت برای تعیین خط صحیح سیاسی بحث ضرورت پیدا می‌کند. ضرورت بحث، راحت‌تر هر بهانه‌ای نمی‌نمونه (و این بهانه که مخالف سیاسی من "شد انقلابی" است، به قدمت خود بوروکراسی است) و با برجسب زنی و حمله بدنی را جایگزین بحث و مناظره کردن،

شکاف میان خود و اکثریت جامعه را عمیق تر و وسیع‌تر می‌نماید و از این روه به ارتش میدان می‌دهد. ارتجاع نیز با همین ارتش و با استفاده از همین ضعف حکومت، جنبش توده ای و خود این حکومت را در هم خواهد کوبید. امکان پیروزی یک کودتای دست راستی در شرایطی که توده های مسلح بهم پیوسته باشند و در راه بنای شوراها خود مبارزه نمایند وجود ندارد. تنها پس از یک دوره پاس شود می، چنانکه توده های خلق سلاح شده شاهد شکاف عمیق میان خود و دولت منتخب خود گردند. نیروهای ضد انقلابی امکان بقای نقش خود را خواهند یافت. در شرایطی که چنین دوره پاس تودهای آغاز شود و محدودیت میسدان عملیات دولتی که به اکثریت جامعه منگی نیست روشن گردد. وظیفه انقلابیون مثل همیشه رجوع به توده‌هاست. این توده های مسلح و مبارزند که در شرایط انقلابی شکاف میان خود و حکومت خود را پر خواهند نمود. آنها هستند که انقلاب را تا به امروز پیش بردند و قبسط آنها باند که می‌توانند بعد از این هم آنرا به پیش ببرند.

حمزه کاوسی



رجوع کنید به مصاحبه آئنده با روسلینی که این هفته در آیدگان ترجمه‌اش چاپ شده. در پس جملات زیبای آئنده که "کارگران سنگ بنای انقلاب هستند" و "سوسیالیسم با صدور حکم و فرمان ساخته نمی‌شود" این جملات خواننده را تکان می‌دهد: "واقعیت خاص شبلی این است که مردم آن بطور سنتی قدرت محدود و معینی دارند و نیروهای مسلح احساس صریح حرفیای در مورد وظایف خود دارند" احساس صریح حرفیای که در سپتامبر ۱۹۷۲ نمونه‌ای از آن را در کودتای پهنوشه دیدیم. یا بازجای دیگر آئنده می‌گوید: "اگر کارگران صنعت مس این نکته را به درستی درک نکنند اوضاع وخیم خواهد شد. اگر یک کارخانه دگه سازی اعتصاب کند ملک جانی نگرانی نخواهد داشت. کارخانه نساجی هم همینطور، ولی اگر کارگران صنعت مس با معادن ذغال سنگ اعتصاب کنند عواقب آن برای ملکیت بسیار جدی خواهد بود. در چنین موقعیتی نیازمند وجدان و آگاهی کارگران خواهیم بود" (آیدگان ۳، اسفند ۵۷ ص ۷)

به این معنا است که شخص در قید بردگی هتایسه فلسط تحلیلات ناگامی و اشتباهاتی که منجر به ضعف و حتی نتایج فاجعه انگیز می‌شود، باقی بماند. غالباً گفته می‌شود که مارکسیسم رهنمودی برای عمل است. این درست است. ولی فرق مارکسیسم با سوسیالیسم تحلیلی اینست که مارکسیسم به تحلیل علمی استاد می‌کند و تمرکزش تنها بر روی عمل خشک و خالی نیست. تمرکزش بر روی علمی است که می‌تواند واقعیت تاریخی را متأثر کرده خط سیرش را در جهت بخصوصی سوق دهد. یعنی در جهت انقلاب سوسیالیستی، به طرف آزادی کارگران و تمام بشریت.

از برخورد عقاید و روند های مختلف است که حقیقت امکان تجلی یافته و قادر می‌گردد به عنوان راهنمای عمل انجسام وظیفه کند. علمی که از فکر "پکنواخت"، کتابی و کودکانه برمی‌خیزد. علمی که در اثر عدم وجود دموکراسی کارگری مورد انتقاد پلامانغ قرار نمی‌گیرد، محکوم به شکست حتمی است. چنین علمی، اگر توسط یک گروه کوچک انجام شود، موجب پدید آمدن پاس و نویسی افراد گروه می‌شود و اگر توسط اتحاد به های کارگری و با احزاب بزرگ به آن اقدام شود، شکست کال طبقه را به دنبال خواهد داشت و در موردی که توده های کارگر در آن ذینفع باشند، به شکست هائسی می‌انجامد که خفت، محرومیت و حتی تلفات کارگران راهبست خواهد شد.

غالباً محافل استالینستی در جواب دلالی که در باره ضرورت اصولی و علمی وجود دموکراسی کارگری عرضه می‌شود، فریاد می‌زنند "ما با نوبینویست‌ها، عقال سرمایه داری و نمایندگان دشمن بحث نمی‌کنیم". در عمل هم آنان کوشش می‌کنند تا اختلافی، و حتی قتل و استفاده از تانک علیه کارگران (از محاکمات مسکو گرفته تا تهاجم به مجارستان و چکسلواکی) را جانشین بحث و مناظره کنند. ماورا چپ‌ها با تواضع بیشتری خود را به مانع از سخنرانی "گاردی" محدود کرده و بی شک خواب آن روزی را می‌بینند که آنها نیز مانند استالینست‌ها بتوانند از روش‌های "موثر" تسری استفاده کنند.

البته بوروکراسی های طبقه کارگر، عمدتاً توسط مسوق دادن طبقیان های بدنام انقلابی در کانال‌های رفیسم و در نتیجه جلوگیری از شمر شدن امکاناتی که برای سرنگون کردن سرمایه داری به وجود آید، از نظر عینی به منافع سرمایه خدمت می‌کنند. آنها همین نقش را با نفوذ روزانه‌ای که در حمایت از سازش‌های روی کارگران می‌گذرانند، ایفا کرده و بدینوسیله با نشر عقایدی که از دنیای پرورده‌ای گرفته‌اند، آگاهی طبقیان کارگران را تضعیف می‌کنند.

وظیفه و نقش عینی این بوروکراسی‌ها، تنها به محافظت از صلح طبقی خلاصه نمی‌شود. آنان در حالیکه عملیات عادی رفیسمی را دنبال میکنند، با منافع روزمره سرمایه‌داری در تضاد می‌افتند. بالا رفتن دستمزدها و قوانین خدمات اجتماعی را که رفیسمت‌ها در معاراضه با قول و قرارهای خود مینویسند بر محدود کردن درخواست های کارگران در چارچوبی که اساس سیستم را بحظر نیانند از، به دست آورده‌اند. سود سرمایه داران را تا اندازهای تقلیل می‌دهند. سازمان های اتحادیه کارگری که اینان رهبریش را در دست دارند، قدرت متمرکز شده کار در روابط روزانه بین کارگر و کارفرما به روی صحنه می‌آورد. در نتیجه، در خلاف قرن گذشته که اتحادیه های کارگری قدرتشان کم بود و با اصلا قدرتی نداشتند، امروزه از این نهادها نتایج به کلی متفاوتی حاصل میشود.

موقعیکه اقتصاد سرمایه داری در حال رونق است، بوروکراسی حاضر است درازا "صلح اجتماعی"، قیمت ایمن امتیازات را بپردازد. ولی وقتی که وضع اقتصادی سرمایه‌داری روه وخامت می‌گذارد، همین امتیازات نیز برای بوروکراسی غیر قابل قبول میشوند. آنوقت است که منافع سرمایه داران حکم می‌کند که تمام این سازمان ها - و حتی معتدل ترین رفیسمت ترین آنها را - از سر راه بردارند. در چنین اوضاعی، نفس وجود اتحادیه کارگران با ادامه بقا سیستم سرناسازگاری پیدا می‌کند.

این چیزی است که ماهیت واقعی بوروکراسی رفیسمی را در جنبش کارگری عیان می‌کند: این بوروکراسی از صاحبان سرمایه متشکل نشده که نیروی کار را می‌خرند تا ارزش‌مآزاد به چنگ آورند. بوروکراسی متشکل از کارمندان مزد بگیر (از سازمان های کارگری و با دولت) است که بین اردوگاه سرمایه وارد وگاه پرولتاریا نوسان میکنند و برجسب منافع مخصوص بقیه در صفحه ۶

"فصلی کردن" تولید سرمایه داری در ایران خواهد بود . یعنی بجای توسعه کاملا غیرفصلی و احقانه سرمایه داری که رژیم شاه پیش می برد . شکل فصلی تری از آن را جایگزین خواهند ساخت . برنامه های اقتصادی احقانه قطع خواهد شد . شاید آهنگ رشد اقتصادی را کندتر کنند . اما هرچه هم که این اشکال متفاوت "فصلی کردن" پیش برونسد . نمی توانند مسائل اساسی زحمتکشان ایران . کشاورزان . روستائیان فقیر و شهیدستان شهری را حل کنند . درون چارچوب بازار جهانی سرمایه داری و درون چارچوب توسعه سرمایه داری در ایران این مسائل هنوز قابل حل بسفاتی می مانند . تازه اگر از خواست های رادیکالتر دموکراتیک از قبیل مسائل طبقاتی مستقیم و زنان . . . . . بحث نکنیم . پس در اینجا از نظر تحلیلی نیز یک تشابه بزرگ با شرایط روسیه خواهیم یافت و آن عدم امکان حتی رادیکالترین نیرو های سیاسی بورژوا و خرد بورژوا در حل مسائل اساسی است . و فوراً باید اضافه کنیم که باید در تاریخ به گذشته بسیار دوری برگردیم تا چنین سیاستمدار غیر پرولتاری رادیکالی نظیر خمینی را بیابیم . اما عدم امکان این سیاستمداران که نمی توانند مسائل تاریخی انقلاب بورژوا . دموکراتیک را در دوره امپریالیسم حل کنند . همچنان حقیقت و محصلت اصلی شرایط معاصر باقی می ماند . و البته در چنین شرایطی . با عمیق تر و حادث تر شدن تضاد های طبقاتی . امکانات طبقه کارگر برای بدست گرفتن رهبری ملت و نیز امکانات سوسیالیست های انقلابی در جهت جلب اکثریت طبقه کارگر به راه خود موجود و عظیم اند . البته خطر بازگشت اختناق و ارتجاع را نمی توان کاملاً حذف کرد . اما من فکر می کنم با در نظر گرفتن تناسب موجود نیروها در کوتاه مدت این نامسکن است . چرا که بسجج توده ای بسیار عظیم است و درجه سیاسی شدن توده ها بسیار بالا تر از آن است که چنین چاقی بتواند به این زودی ها رخ دهد . از این سوسیالیست های انقلابی فرصت خواهند داشت تا به وظایف خود عمل کنند و این وظیفه ای بس بزرگ است . نه فقط برای ایران بلکه برای خاور میانه و تمامی جهان .

سؤال : بنظر شما تبلیغات و ترویج گرد مسئله مجلس مؤسسان چه نقشی در پیشبرد انقلاب در ایران دارد ؟  
 جواب : اینجا ما باید میان چند مورد متفاوت تمایز قائل شویم . اگر بیرون جنبش خود جهت انتخاب و تشکیل قسری مجلس مؤسسان اقدام ننمایند . شعار مجلس مؤسسان بصورت شعار مرکزی سیاسی و دموکراتیک انقلابیست سوسیالیست در تمامی این دوره پیشاپیشی باقی خواهد ماند . روشن است که در چنین حالتی توده ها از اینکه خود این امکان را ندارند که مستقیماً تعیین کنند چه نیروی پرکسور حکومت می کند و بر طبق چه خط مشی ای کشور اداره می شود . ناراضی خواهند بود . مورد دیگر که نمیتوان آنرا کاملاً کنار گذاشت . آنجا است که خیلی آتند رانندار شافع طبقه اش باهوش باشد که جهت انتخاب قسری مجلس مؤسسان اقدام نماید (گفتم چند کانی باهوش باشد . زیرا در صورت انتخاب قسری مجلس مؤسسان . گرایش و بطور روشن اکثریت عظیمی در آن خواهد یافت ) در چنین حالتی نقطه تأکید باید تغییر یابد . یعنی از تأکید بر فراخواندن مجلس مؤسسان به محتوی آن تغییر یابد . تأکید بر اینکه مجلس مؤسسان چه باید بکند و چه قانون اساسی تدوین کند . کدام حقوق دموکراتیک باید قسری تضمین گردند . کدام خواست های اجتماعی و اقتصادی باید در مقابل مجلس مؤسسان طرح شوند . یعنی رده بندیهای اساسی سیاسی در کشور . و از جمله در میان بیروان جنبش . بدور این مسائل خواهد بود . یعنی دنیایم اصلی دیگر نه در رابطه با فراخواندن مجلس مؤسسان . بلکه در رابطه با محتوی و بحث های این مجلس خواهد بود . معنسی در رابطه با کلیه مسائل سیاسی . اجتماعی و اقتصادی که در این مجلس باید طرح بشوند .

سؤال : فکر می کنید بهترین راه دفاع و گسترش دستاوردهای انقلاب ایران چیست ؟

جواب : در واقع من به این نکته در جواب به نخستین سؤال اشاره کرده ام . فکر می کنم بهترین طریق در دفاع و گسترش این دستاوردها . ایجاد وسعتین شکل ممکن سازمان های توده ای زحمتکشان ایران یعنی کشاورزان . کشاورزان فقیر و شهیدستان شهری باشد . اینکه اسلحه را نزد خود نگه دارند . کمیته های انضباط را حفظ نمایند و گسترش و تعمیم دهند و بدانها مرکزیت بدهند . تعیین بنای این دستاوردها را در دست خود بگیرند . هرچیز کمتر از این البته بهتر از هیچ است اما تضمین مطلق نخواهد بود . حتی بهترین قانون اساسی ( و ما باید برای بهترین

قانون اساسی بحث کنیم ) که بیشترین حقوق دموکراتیک را جهت کارگران و زحمتکشان تضمین نماید . و وسعتین حق تعیین سرنوشت ملیت های مستقیم را تضمین کند . حد اکثر حقوق انسانی و حد اکثر دستاوردهای اقتصادی را برای کارگران تضمین کند . وجود این همه در یک قانون اساسی بورژوازی باز کمتر از آن تضمینی است که توده ها در دست خود داشته باشند ( به آن شکلی که امروزه می توانند داشته باشند ) بشرط آنکه اسلحه ها را نگه دارند و اشکال خود سازماندهی شان را حفظ کنند ) . این موضوع در طول هفته های آینده تعیین خواهد شد . شرایط مبهم کنونی بسیاری برای ای طولاتی نمی توانند دوام بیاورند . فکر می کنم تمامی نوای محافظ کار جامعه نیروهایشان را جمع خواهند کرد تا این دستاوردهای توده ای را از میان ببرند . اسلحه ها را بگیرند و سازمان های مستقل توده ها را از هم بپاشانند . اما دستاوردهای دیگر . مثلاً آزادی و امکان تشکیل شدن آزاد در درون جمهوری بورژوازی بسیار مشکل تر پس گرفته خواهد شد . ما باید دو مبارزه را توکیم نمایم . یعنی برای حفظ و گسترش حد اکثر آنچه بدست آمده بگیریم . اگر این مبارزه به دلیل تناسب سیاسی نیروها موفق نباشد . خوب چاره ای نداریم جز آنکه موضع دفاعی بگیریم تا حد اکثر تضمین را از طریق اشکال سنتی برای تحکیم حقوق دموکراتیک سازمان های طبقه کارگر بدست آوریم . اما امروز ۱۳ فوریه ( ۲۴ بهمن ماه ) . پس از پیروزی قیام خیلی بیش از این قابل تمسک است . من نمی دانم که در دو هفته یا دو ماه آینده اوضاع چنین خواهد ماند یا نه . اما امروز خیلی بیش از این می توان بدست آورد و آرزوی من می کند امیدوارم کسسه کارگران و زحمتکشان ایران قادر باشند آنچه را با قهرمانی در این چند روز بدست آورده اند گسترش دهند . باید تکرار کنم که این انقلاب یکی از مهمترین بسجج ها و قیام های انقلابی است که در قرن بیستم رخ داده است . اگر نظر دقیق به سایر انقلابها بیندازیم خواهیم دید که قیام تهران از نظر عظمت شرکت توده ها در آن بی نظیر است و این را باید گفت . حتی اگر برخی از رفقای ما را به تعجب اندازد ولی باید حقیقت را گفت که قیام تهران حتی از قیام پرتوگراد و بارسلون هم عظیم تر است . البته از نظر شرکت توده ها و نه از لحاظ آگاهی توده ای و نتیجه نهایی انقلاب که ایمن دانسان دیگری است و بسیار مبهم تر است . بهر حال از تار

شرکت توده ها قیام تهران یکی از تأثیرترین قیام ها است که دیده شده . این یک نمایش عالی . عالی . عالی از قدرت توده ها است . برای اینست که می گویم امیدوارم حد اکثر آنچه که در این سه چهار روز بدست آمده حفظ شود و در روزهای آتی تحکیم یابد .

سؤال : میدانید که تروتسکیست های ایرانی اخیراً در حزب کارگران سوسیالیست متحد شده اند و می خواهند چنان حزبی را ایجاد نمایند که توده ها را جهت استقرار حکومت کارگران و دهقانان بسجج کند . تکالیف سوسیالیست های انقلابی را در این دوره آینده چه می دانید ؟

جواب : اینجا باید به ترکیب از وظایف اشاره کنیم : هرچیز که در جهت بنای یک سازماندهی اولیه اما دائمی طبقه کارگر باشد . و البته دیگر انتشار مستقیم و انتشار شده ولی با توجه به اینکه ما اساساً با سازمان پرولتاری می خواهیم بسازیم باید تأکید را بر سازمان های کارگری بگذاریم . باید به سرعت هرچه بیشتر و به ایجاد هرچه بزرگتر بدست آید . این یکی از مهمترین وظایف تروتسکیست های ایران است که هرچه زودتر و هرچه وسیع تر درون اتحادیه های کارگری درگیر شوند . بکشند اتحادیه ها را در بخش های اساسی پرولتاریا بسازند . بکشند حد اکثر نیرو های کارگری را در استفاده از تمامی امکانات دموکراتیک موجود پرورش دهند . نشانیات کارگری چاپ کنند . نظرات خود را بیان کنند . بیاورند چگونه جوانب مثبت کارشان را طناً عرضه دارند . تبلیغات اتحادیه ای و سوسیالیستی نمایند . آموزش سوسیالیستی دهند . دایره انتشاراتی ایجاد نمایند . آثار لاسلک مارکسیستی و ادبیات بین الملل چهارم را هرچه وسیعتر پخش کنند . تمام این وظایف که به گمان روال و قاعده نهاده های ما بنظر می آید بخصوص پس از پیروزی چنین قیام بر عظیمی . بطور مطلق وظایف اساسی هستند . چرا که در آینده هرچه اتفاق بیفتد . چه قدرت دوگانه تمام یابد یا نه . چه تثبیت وقت جمهوری بورژوا رخ دهد یا نه . هرچه طبقه کارگر قوی تر سازمان یابد . هرچه آگاهی سحرش به سطح سیاسی و درک سوسیالیسم رشد یابد . هرچه آموزش سوسیالیستی بیشتر گسترش یابد . تناسب نیروها در مقابل دشمن طبقاتی مساعدتر خواهد شد .

صرف نظر از این که کدام یک از راه های نوین سیاسی ادامه یابد .

البته حزب کارگران سوسیالیست بسیار بسیار جوان است . چند روز است که بنیاد گذاشته شده . در مقایسه با وظایف عظیم انقلاب ایران . نیروهایش باید بسیار آگاهانه و با محاسبه دقیق بکار گرفته شوند . در ارزیابی اولیست ها

کشمکش دائمی بین تکالیف و انتخاب اولیتهای مختلف وجود خواهد داشت . اینها در انقلابهای گذشته دیده ایم در انقلاب پرتغال . در اسپانیا . از یک سو تکالیف و اولیتهای مربوط به ساختن حزب در کارست که مطلقاً ضروریست . از طرف دیگر اولیتهای مربوط به شرکت در سازمان های طبقه کارگر در میان است که آن نیز مطلقاً لازم است . وقتی باید

میان این تکالیف انتخاب کرد این انتخابها اغلب بسیار دشوارند و تضادها اجتناب ناپذیر ولی فکر می کنم در این راه موفقیت های عظیمی قابل حصولند . دو مثال می زنم : اگر موفق شویم یک هفته نامه سوسیالیستی . هفته نامه بسیار زنده و با تیراژ بسیار بالا . در ایران داشته باشیم و چنانچه موفق شویم که نقش عمده ای در ساختن برخی از اتحادیه های اساسی داشته باشیم . اینها سر آغاز بسیار بسیار خوبی خواهد بود . به سایر تکالیف عالی تر در ابتدای این مصاحبه اشاره کردم . ولی البته تمامی اینها تابع یک مساله اساسی است : آیا موقعیت قدرت دوگانه از این قیام بیرون خواهد آمد و برای مدت موقتی تثبیت می شود یا نه . در چنین حالتی ضرورت شرکت و حضور در همه سازمان های قدرت توده ای . و رساندن صدای سوسیالیسم انقلابی به گوش توده ها در این سازمانها تکلیف اساسی خواهد بود . چرا که تجربه نشان داده است که شکل گیری تمایزها میان سازشکاران طبقاتی و طرفداران مبارزه طبقاتی . مابین طرفداران تغییرات تدریجی و انقلابیون . در داخل چنین سازمان هایی بسیار آسان تر توسط توده ها فهمیده می شود تا داخل اشکال سنتی سازماندهی طبقه کارگر . نظیر اتحادیه ها . ولی این انتخاب بستگی به ما ندارد . ما آن نیروی را که امروزه بتواند تعیین کند آیا موقعیت قدرت دوگانه ادامه می یابد یا نه . این بستگی به رخدادهای بعدی و تناسب نیروها خواهد داشت . و ما ناچاریم که تاکتیک ها و تکالیف قسری خود را با آنچه در این دوره رخ می دهد تطبیق دهیم .

دموکراسی ...

خودشان و یا فشاری که تحت آن قرار دارند . گاهی بر این تکیه می زنند و گاهی بر آن دیگر . کارگران پیشرو طبقه خود می دانند که اهم نیروی خود را به کار اندازند تا در مواجهه با دشمن طبقاتی . بورژوازی را به اردوگاه خود ششسان بازگردانند . در غیر این صورت دفاع مشترک . بسیار تضعیف می شود .

در نظر گذاشتن این حقایق ابتدائی . منجر به بدترین فاجعه ها خواهد شد . اینها جنبش کارگری به قیمت گزاف پیروزی فاشیسم آمیخت . آن موقع استالین نامه . پیروزی "سوسیال فاشیسم" را اختراع کرد . این تئوری ادعا می کرد که بین سوسیال دموکرات های "زیویونیست" و فاشیست ها هیچ تفاوتی وجود ندارد . حتی اعلام شد که تیل از آنکس مبارزه علیه نازی ها بتواند پیروز شود . باید اول سوسیال دموکراسی را مغلوب کرد .

در حالیکه کارگران سوسیال دموکرات و کمونیست کلس یکدیگر را خرد میکردند . و در اینجا هم رهبران رفربیسیت به همان اندازه همکاران استالینیست خود مسئول بودند . هیتر به قدرت رسید . هزاران کارگر مبارز را قتل عام کرد . کلیه سازمان های کارگری را درهم شکست . بدین ترتیب هیتلر امکان یک آتش موقت ولی ناگوار بین سوسیال دموکرات ها و کمونیست ها را فراهم آورد . البته در اردوگاه مرگ . آنها بهتر نبود در حالیکه در مبارزه ای طولانی علیه زیویونیست هیچ تخفیف داده نمی شد . این دو متحد علیه نازی ها می جنگیدند و از رسیدن آنان به قدرت جلوگیری میکردند ؟

اوضاع دانشگاه هم می تواند در مقیاس به مراتب کوچکتر و کم اسف انگیزتر . یک شبه به چنین فاجعه ای تبدیل شود . تمام رزدهای چپ . مبارزه می کنند که حقتان برای انجسام فعالیت های سیاسی . در محیط دانشگاه به رسمیت شناخته شود . ولی اصلاً بعد بنظر نمی رسد که بدبخت دانشگاه حادثه سخنرانی "گاردی" را بهانه قرار داده و از تمام سخنرانی های سیاسی جلوگیری بعمل آورد . آنوقت دیگر چه راهی غیر از این می ماند که هنگی برای بدست آوردن حد اقل آزادی سیاسی در دانشگاه متحداً مبارزه کنند . آنها بهتر نیست که از این به بعد به قواعد دموکراسی کارگری احترام گذاشته شود . قواعدی که با منافع جنبش کارگری و جنبش دانشجویی مطابقت دارد ؟

حکومت  
 لازم است نمایندگان طبقات زحمتکش ( کارگران ، دهقانان و خرده بورژوازی ) از بورژوازی بیزند ، از پشتیبانی سیاسی دادن به بورژوازی دست بکشند و خود مستقیماً تشکیل حکومت دهند .  
 چنین حکومتی را مارکس دیکتاتوری انقلابی می نامد .

همانطور که گفتیم ریشه این ارزیابی شکل گیری پیوسته بازاره طبقاتی در کشورهای است که مسائل دمکراتیک در آنها بده است . چون انقلاب بر سر مسائل دمکراتیک اقتضای می شود که جنبه عمومی دارند و اختلافات طبقاتی بر سر آنها در آغاز مشهود نیست . انتشار سرمایه دار جامعه هم در آن شرکت می کند ( اگر نکتند زیر چرخ انقلاب له می شوند ) . حتی بعهد قدرت مالی ، سازماندهی و نفوذ سیاسی و اجتماعی و ایدئولوژیک که در جامعه دارند ( و البته همه این ها باز ماندهای دوران خفقان و نوبتانوایی طبقاتی است ) ، راز انقلاب هم قرار می گیرند . ولی پیشرفت انقلاب لازم می کشد که آنها بکناری انداخته شوند . و اگر انداخته نشوند جلوی پیشرفت انقلاب گرفته خواهد شد . و این خود طبیعی است . کدام کارخانه دار برفیض حاضر می شود حق عصاب به کارگر بدهد . از مسلح شدن که بگذریم .

### لنین

### درباره انقلاب روسیه (۱۹۱۷)

انقلاب روسیه تجربه عظیمی در روشن کردن شکل حکومت انقلابی واقعی ، و جلوگیری در دست گرفتن قدرت سطر زحمتکش بود . آغاز انقلاب روسیه هم شبیه بهمانندی بود که در بالا آوردیم . قیام کارگران و همکاری بازاران تزار را فروری داد . توده های مسلح کنترل امور را در پایتخت و اکثر شهرهای بزرگ در دست گرفتند . ولی دولت سیاسی بدست بورژوازی لیبرال افتاد ، که تحت عنوان دولت موقت انقلاب تشکیل حکومت داد . ولی این بار وجود و عامل باعث شد که زحمتکش بتوانند سرمایه داران و برانها را بکناری بزنند و خود قدرت را در دست بگیرند . بدین ترتیب انقلاب را از شکست نجات دهند . این دو بل عبارت بودند از شوراها کارگری و حزب بلشویک ، که

آگاهانه زحمتکش را در جهت در دست گرفتن قدرت هدایت کردند .

ارزیابی لنین از مساله حکومت انقلابی و گسترش انقلاب را می توان اینطور بیان کرد :

۱- فد اکاری و جانپازی کارگران و زحمتکش استبداد را در هم شکست ولی بعهدت سازماندهی ناگانی و آگاهی ناکافی آنها قدرت بدست بورژوازی لیبرال افتاد . پس مساله اساسی در این مرحله اعتلا و گسترش سازماندهی و وحدت توده های زحمتکش و آگاهی سیاسی آنهاست .  
 ۲- این وضعیت مشخص کننده دورانی انتقالی است . دوران انتقال فاز اول انقلاب ، یعنی در هم شکسته شدن استبداد و بدست آمدن آزاد بهای دمکراتیک وسیع به نواز دوم انقلاب یعنی ساخته شدن یک حکومت انقلابی واقعی متکی به زحمتکش و بیانگر اراده آنها . و انتقال کامل قدرت به چنین حکومتی .

۳- بنابراین شعار اصلی و تکلیف اصلی روز عبارت از اینست : " کارگران ، شما در فد اکاری و قهرمانی اعجاز کردید . در جنگ داخلی مردم بر علیه تزاریم اعجاز کردید . اکنون می باید در سازماندهی معجزه کنید . یعنی در سازماندهی کارگران و تمام مردم برای تدارک فاز دوم انقلاب " .  
 ۴- تنها حکومت انقلابی واقعی شوراها کارگران ، سربازان و دهقانان است . بنابراین سازماندهی انقلابی عبارتست از گسترش استحکام هرچه بیشتر شوراها ، خارج شدن آنها از زیر نفوذ سیاسی بورژوازی ، و افتادن رهبری آنها بدست نمایندگان انقلابی طبقه کارگر .

این حکومت را بعد ها حکومت کارگران و دهقانان نامیدند . یعنی حکومتی انقلابی متکی بر مردم و مستقل از بورژوازی .

### پیش بسوی حاکمیت مردم !

### پیش بسوی حکومت کارگران و دهقانان !

امروز می توان گفت ما نیز در شرایطی انتقالی قرار داریم . قدرت استبداد در هم شکسته شده و آزادی بهای دمکراتیک را مردم در عمل بدست آورده اند . ولی هنوز دولتی انقلابی که بیانگر اراده انقلاب باشد و در جهت گسترش و تکمیل دستاوردهای آن ، و در جهت منافع توده های زحمتکش

قدم بردارد مستقر نشده است . مردم نمی توانند و نهایست سرنوشت انقلاب را بدست امثال سرلشکر قزلباشها و سرهنگ توکلها سپارند . دولت " انقلابی " آقای بازرگان هنوز حتی تاریخ انتخابات مجلس موسسان را هم تعیین نکرده است . تمام اقدامات دولت ایشان تا کنون در جهت محدود کردن بسج انقلابی توده ها ، جلوگیری از گسترش جنبش انقلابی و حمله به حقوق دمکراتیک بوده است . در چنین شرایطی حتی اگر فرض کنیم ( اولین فرض ) ایشان انتخابات مجلس موسسان را آغاز هم بکنند ، انتخاباتی که در شرایطی صورت گیرد که رسانه های جمعی در کنترل آقای قلیب زاده باشد و نظرات بسیاری از گروههای سیاسی عملاً در آنها سانسور و حتی تحریف شوند . شرایطی که اکثر احزاب چپ گرا غیر قانونی اعلام شده اند و نمی توانند آزادانه فعالیت کنند ، و شرایطی که حقوق دمکراتیک و فعالیت های علمی سوسیالیستهای انقلابی و کمونیستها علناً حمله می شود . در چنین شرایطی چگونه می توان صحبت از انتخابات آزاد کرد ؟ چنین انتخاباتی چگونه می تواند بیانگر واقعیات مردم و مخصوصاً کارگران و زحمتکش باشد ؟ و حتی اگر فرض کنیم ( دومین فرض ) که اراده زحمتکش بنویسند در چنین انتخاباتی منعکس شود ، چه ضامن اجرایی برای اجرای تصمیمات مجلس موسسان وجود خواهد داشت ؟ مثلاً چه قایده دارد مجلس موسسان گسترش حقوق دمکراتیک را در دستور کار خود قرار دهد . وقتی که آقای قلیب زاده عملاً سانسور را در دستور کار تلویزیون قرار داده ، و سرلشکر قزلباشها سرنیزه را در دستور کار سرباز خانبه ها گذاشته است ؟

در این شرایط واضح است مردم ، و در رأس آنها طبقه کارگر می باید خود بهست استقرار حاکمیت مردم ، استقرار حکومتی واقعی انقلابی به پیش روند . می باید خود شرایط انتخابات مجلس موسسان انقلابی را ( یعنی مجلس موسسان ) که واقعا بیانگر حاکمیت زحمتکش بوده و بتواند منبای یک جمهوری واقعی دمکراتیک و منعکس کننده اراده و منافع زحمتکش را بی ریزی کند ( فراهم آورد ، بدین ترتیب شعار امروز ما می باید سازماندهی و افشاکاری باشد . سازماندهی برای تشکیل حکومتی واقعی انقلابی و افشاکاری برای بالا بردن آگاهی کارگران و توده های مردم ، و آماده کردن آنها برای این که خود کنترل امور خویش را بر عهده بگیرند .

پیش بسوی حکومت کارگران و دهقانان  
 وحید ناصر

سپاسه

بزرگ پیشرفت های سریع اقتصادی را عده زیاد  
 لکن تمام این چیزها بنگه بنظر حاکمین براسر جهان بمنزله " پاه های ثبات در بران بشمار می رفت ، با سوتی آنچنان تپید بل عکس خود شد که شاه و حاکمان او را کاملاً فلج کرد .  
 همانطور که یکی از جارجیان امپریالیسم بریکا یعنی روزنامه " نیویورک تایمز " در ۱۱ فوریه اش ادعان کرد : " فقط سه ناه نت لازم بود که وقایع ایران از آنچه باور رده نی نبود به آنچه اجتناب ناپذیر بسود رسد "

" تپو دلاهای " شاه و توسعه اقتصادی و بهرمانه داشت تپید بل به دامی بسیاری رفتاری رژیم شد . میلیونها دهقانی که از رستاها رانده شده و زیر فشار اقتصادی به سیر ها روی آورده بودند ، باعث گسترش نفوذ طبقه کارگر و شهرنشینان فقیر گردیدند . در تحلیل نهائی ، استبداد شاه متکی ر دستگاه خفقان او نبود ، بلکه بر پایه " بن توهم توده ها استوار بود که باید در قابل رژیم سر تعطیم فرود آورد " زمانیکه کثرت طبقه جامعه این توهم را از خود دود - و آن نیز از طریق ماهها مبارزه سرسخت و جانپازانه - دیگر هیچ مقدار سلحه ای نمی توانست جلوی آنان را بگیرد ، بالاخره هر چه باشد توپ و تانک - برنظر از اینکه تا چه حد مدین هستند - مکن نیست قابل اعتماد تر از دشمنانی باشند که آنها را بکار می گیرند . و این دست ها متعلق به کارگران و دهقانانی است که باس سرمایه به تن کرده اند ، نه متعلق به افرانها و پلیسی که خدمتگزار آنان است ،

هنگامیکه صفوف ارتش به انقلاب پیوست ،

سرنوشت شاه دیگر محتوم گردید .  
 اما راجع به سرمایه داری در ایالات متحده ؟ آیا این سرمایه داری آنچنانکه بنظر می رسد قدرتمند است ؟  
 ضعف واقعی طبقه حاکم آمریکا دقیقاً توسط انقلاب ایران ب معرض نمایش گذاشته شد . یکی از مهمترین دست نشاندهگان واشنگتن بوسله لگدهای یک انقلاب توده ای از دربارش بیرون رانده شد و کارتر ، علیرقم قدرت نظامی عظیمی که در اختیار داشت ، قادر نبود از این امر جلوگیری کند .

در ماه دسامبر ( آذر ) کارتر فرمان عزیمت یک ناوگان دریائی را بهست آنتهای ایران صادر کرد - و سپس در نیمه راه آنرا متوقف ساخت .  
 در ماه ژانویه ( دی ) کارتر مجبور شد که با پرواز دادن دوازده جت بی سلاح به عربستان سعودی بعنوان یک " نمایش قدرت " راضی شود . و در این میان حکومت اسپانیا هم گاز عکس العمل مردم این کشور وحشت داشت . به این جت ها اجازه فرود پسرای بنزین گیری نداد .

با آغاز قیام در تهران کارتر اعلام کرده که قصد دارد ۶۹ تانکدار آمریکائی را بسا فرود هلمکوپتر به ترکیه بفرستد . اما ترکیه بلافاصله به او گفت که چنین اقدامی " بیبسیج رجه ممکن نیست " .  
 دیگر گذشت آن روزها که لندین جانسون با داشتن ۳۰۰۰ سرباز در ویتنام ، قادر بود که جمهوری دومینیک را هم با ۲۲۰۰۰ تانکدار آمریکائی تحت اشغال در آورد .  
 حقیقت اینست که حاکمین آمریکا از طبقه کارگر در کشور خود وحشت دارند . بهمین دلیل بود که آنها مجبور به ترک ویتنام

شدند ، و باز بهمین دلیل است که از آنوقت تا کنون نتوانسته اند از دستگاه نظامی آمریکا بطرفی مشابه استفاده کنند .

لکن آنان هرگز از کوشش و امتحان در این زمینه دست بردار نیستند . تا زمانیکه سرمایه داران بر ایالات متحده حکمفرمایی می کنند ، خطر یک عمل نظامی ناگزیر از سوی امپریالیست ها - منجمله در اسپانیا - همچنان باقی است .

شریه هایی که به امپریالیسم وارد میشود

در این میان شریره های سیاسی جدیدی بر بیکر نظام تضعیف شده امپریالیسم وارد می شود .  
 در آفریقا یا سرنگون شدن امپراطوری پرتغال ، مبارزه آزاد بخش سهاهان در حال رشد بوده و اینک ارتش انقلابی کوبا نیز به این مبارزه یاری می دهد .

در کامبوج رژیم ارتجاعی پسلی پسات سرنگون شده ، و این چیزست که واشنگتن می ترسد منجر به عمیقتر شدن انقلاب هند و چین گردد .

در انگلستان ، کارگران با دره هم شکستن ۵ درصد اضافه دستمزدی که حکومت تعیین کرده بود و با دست زدن به اعتصابات زبند ، سرسخت نیرومندی پسرای کارگران ایالات متحده و سراسر جهان بجای می گذارند .

انقلاب ایران معاملاتی را که تحت نظارت کارتر در کمپ دیوید بر سر خاورمیانه زده و بند شده بود از هم پاشیده ، و سبب الهام بخشیدن به بزبندگان آزاد بخشواة فلسطین گردیده است . این انقلاب همچنین ثبات حکومت های سرمایه داری را از پاکستان تا عربستان سعودی و ترکیه به مخاطره

انداخته است .

حاکمین ایالات متحده که مصممند کارگران را مجبور به تقبل هزینه " بحران جهانیسی اقتصاد سرمایه داری نمایند ، بیرحمانه عرضه را بر سطح زندگی طبقه کارگر در کشور خود تنگ کرده اند . میلیونها کارگر میدانند که هدف حمله واقع شده اند و مشتاقند که در مقابل این حمله دست به مبارزه بزنند .  
 تنها یک چیز باعث شده که سرمایه داران آمریکا نتوانند تهاجم تضحیاتی خود را با یک موفقیت نسبی به پیش بزنند - و آن عبارت است از توهم توده ها به اینکه راه دیگری جز اتکا و همکاری با سرمایه داران و عوامل سیاسی آنان وجود ندارد .

رهبران سازشکار جنبش کارگری و سازمانهای متحدیدگان که توده های آمریکا را به اسارت سیاسی دو حزب دموکرات و جمهوریخواه در آورده اند ، این توهم را دامن زده و تقویت می کنند .

مردم ایران با انقلاب خود نشان داده اند که این توهم با چه سوتی ممکن است از هم پاشیده شود و طبقه کارگر با چه سوتی قادر به کنار زدن استعمارگران است . اگر کارگران آمریکا نیز رهبری ای را در مقابل خود ببینند که سازش پذیر نیست و در هر سطح حاضر است با استعمارگران مبارزه کند ، آنوقت همین واقعه می تواند در اینجا هم اتفاق بیفتد .

قیام ایران بار دیگر لزوم ساختن یک حزب سوسیالیستی انقلابی در ایالات متحده را نشان داد - حزبی متشکل از کارگرانی که درس های مبارزات گذشته را جذب کرده اند ، حزبی که بتواند طبقه ماراد را این قلعه امپریالیسم جهانی به قدرت سیاسی برساند .

# بیانیه حزب کارگران سوسیالیست آمریکا درباره انقلاب ایران

(بیانیه زیر در تاریخ ۱۲ فوریه ۱۹۷۹ از طرف کمیته سیاسی حزب کارگران سوسیالیست آمریکا منتشر شد. متن این بیانیه از شماره ۲۳ فوریه هفته نامه سوسیالیستی میلیتانت (مبارز) گرفته شده است.)

انقلاب لایه های کذب و تحریفی را که مستور کنند و روابط بین طبقات است از هم می برد. و بدینوسیله شالوده اصلی جامعه را بر میان می سازد. و این چیزی است که در ایران رخ داده است.

در طی روزهای ۹ تا ۱۲ فوریه رژیم سابق در زیر ضربات یک تپانچه توده های درهم قزوقیخت، وزرا و وزراء ها با به نرسار گذاشتند. انضباط حاکم بر صفوف ارتش از هم پاشید. قدرت حکومتی از میان رفته بود.

کارگران، دهقانان و سربازان موقعیتی بی نظیر یافتند تا حکومت خود را متشکل سازند و تجدید بنای جامعه ایران واقفان سازند.

کمیته هایی که خود بخود تشکیل یافته بودند در بسیاری از نقاط مسئولیت هدایت ترافیک، حمل و نقل، جرحین جنگ های خیابانی و حفظ خدمات عمومی تپانچه سران شهری با ۵ میلیون جمعیت را به عهده گرفتند.

همچنین گارد های دفاعی مردم با یاسداران اسلامی در شهرهای بزرگد یگری از جمله اصفهان، مشهد، قم، کرمانشاه و شیراز و نیز در دهها شهر و روستای کوچکتر در سراسر ایران کنترل اوضاع را بدست گرفتند.

سربازان قیام کننده شروع به انتخاب افسران خود کردند. آنان برای خلع سلاح کردن تعدادی از واحدهای نظامی زنده که هنوز به سلطنت ولادار بودند به کارگران پیوستند. و در این میان، کمیته های مردم نیز امور مربوط به مسلح کردن توده ها، پاکسازی کلاسترها، بازداشت مأموران ساواک، و باز کردن زندان های شاه را بدست خود گرفتند.

کارگران کارخانه های تولیدات پتروشور سرهم کردن قطعات اسلحه برای کارگران، اعتصاب خود را پایان دادند. کارگران تأسیسات و مراکز مهم ارتباطی را به تصرف در آوردند و از این امکان برای متشکل ساختن قیام استفاده کردند.

چندین هفته بود که کمیته های کارگری اداره امور پالایشگاهها و خزانه های عظیم نفت ایران، این مهمترین صنعت کشور را بدست خود داشتند. این کارگران به هیچگونه تمکینی از جانب بدبران کارتل های امپریالیستی نفت و با بیورکرات های انتصاب شده از طرف تهران محتاج نبودند.

انقلاب ایران نشان داد که توده های کارگر برای گرداندن امور جامعه نه احتیاجی به کارفرماها و بانکداران دارند و نه احتیاجی به افسران و پلیس.

سرنوشتی سلطنت شاه برای کارگران آمریکا بمنزله یک بیوزی است، آنهم نه گستر از بیوزی مردم ایران.

این بیوزی متعلق به زمینکنان سراسر دنیا است، چرا که به آنان در مبارزات خود دلگرمی میبخشد و آنان با توقف بر اینکه ما هم میتوانیم آنچه را که مردم ایران کردند بگیریم، قوت قلب میگیرند.

در ایران فقط یک چیز وجود نداشت، لفظ فقدان یک چیز بود که از تکمیل بیوزی توده های زمینکنان در تسخیر قدرت بدست خویش جلوگیری نمود.

حزب انقلابی

یک حزب انقلابی وجود نداشت که

اکثریت عظیم اعضای آنرا کارگرانی تشکیل دهند که در مبارزات مستند پدگان و استثمار شدگان کسب تجربه کرده، و حزبی باشد که توده ها به آن بدیده احترام بکنند.

چنین حزبی بمنزله رسانترین صدائی بود که نمیتوانست لزوم گسترش سازمانهای مستقل زمینکنان را به سراسر کشور در کارخانه ها، پادگان ها، و روستاها توضیح بدهد و بدینوسیله ایجاد جمهوری کارگران و دهقانان را اعلام نماید.

نیروهای توتنکستی که اکثر پنازگی از تبعید های اجباری خود به ایران بازگشته اند، اکنون با وحدت در حزب کارگران سوسیالیست کمر همت به ساختن چنین حزبی بستند.

نیروهای بیوزیانی که خود را پسران آیت الله خمینی متشکل ساخته و توسط مهدی بازگان و کریم ستجایی از جنبه ملی رهبری می شوند، اینک سخت میگویند تا یک رژیم سرمایه داری با ثبات بوجود آورند. اینان از بالا موجودیت یک حکومت مستور را اعلام کرده اند. و سخت در تلاشند که کارگران را به پس دادن سلاحها، تسوکه خیابانها و بازگشتن بر سر کار وادار نمایند و این کوشش آنان از جانب حکومت کارتر حمایت می شود.

نیکولاس کیچ، در شماره ۱۲ فوریه روزنامه نیویورک تایمز، در توضیح علت هراس زمامداران واشنگتن چنین نوشت:

"در حال حاضر تقریباً هر مرد جوانی در خیابانها مسلح است. در دست داشتن این سلاحها، نوعی احساس قدرت شخصی به مردم داده که عکس وضع قبلی آنانست، و بنظر نمی رسد که آنان به این مادگیسی سلاحهای خود را زمین بگذارند و به زندگی عادی روزمره باز گردند."

بعلاوه، هنگامیکه این جوانان و کارگران واد پکال شده به کارخانه ها و مدارس خود باز گردند آمادگی پذیرفتن کمونیست ها را دارند، و بخصوص اگر احساس کنند که پول و فرارهای بسیاری که حکومت جدید به آنان داده است بمرمت و بطور کامل انجام نمی شود.

حمله گزاری شده به سفارت آمریکا در تهران بتاريخ ۱۲ فوریه توسط اشخاصی که هویت انگیزه آنها هنوز روشن نیست، موضوعی است که نیروهای طرفدار پنازگان از آن بنظور وادار ساختن توده ها به پس دادن اسلحه های خود استفاده میکنند.

پنازگان بجای تکیه کردن بر توده های که دیکتاتوری را سرنگون ساختند، به بعضی از همان افسران روی آورده که مسئول تیراندازی به تظاهرکنندگان و حمایت از سلطنت بوده اند. او در تاریخ ۱۲ فوریه سرتیگر محمد ولی قزنی را که از افسران کهنکار شاه بوده است بعنوان رئیس جدید ارتش ایران منصوب کرد.

محمدعلی نوروزی که در زمان شاه معاون شهرداری کشور بود، اکنون توسط پنازگان بسمت رئیس بوقت شهرداری منصوب شده است.

اما این جلادان شاه رنگ خود را عوض نکرده اند و توده های مردم ایران اینسرا می دانند. هم از اینروست که آنان به تقاضاهای مکرر جهت پس دادن سلاحها با چنین بی میلی پاسخ داده اند. و گاه نیز اصلاً پاسخی ندادند.

اواخر ماه ده از سوی مقاماتی که توسط آیت الله خمینی یا هر کسی دیگری دستچین شده اند، به حرکت پیشرونده توده ها در مبارزه برای کسب آزادی و زندگی بهتر تمکینی نخواهد کرد. عامل تعیین کننده در این زمینه اینست که توده ها چه می توانند بکنند که خود را در دفاع از منافعشان بطمسور سیاسی متشکل سازند.

کمیته های اعتصاب و کمیته های محلی که

از هم اکنون بسیاری از صنایع و برخی از شهرها را اداره می کنند می توانند مسئولیت توزیع غذا، نفت و همچنین سایر کالا های مصرفی را بعهده بگیرند، و به تولیدات کشور نیز سازمان بدهند.

اگر قرار باشد اجرای این وظایف بعهده سرمایه داران گذاشته شود، آنان کاری خواهند کرد که نتیجه چنین آن کیبود، بیگاری، احتکار کالا های ضروری و تورم باشد. در روستا ها نیز کمیته های دهقانان فقیر میتوانند به توزیع وسایل کشاورزی و زمین سازمان بدهند.

کمیته های انتخابی

در ایران کمیته های انتخاب شد ما طرف توده های انقلابی بدیده تازمانی نیست. در چنین انقلاب مشروطیت ۱۹۰۶ و مجسدا بهنگام طغیان انقلابی سالهای جنگ جهانی دوم، اینگونه کمیته ها که انجمن ها خوانده می شدند پدیدار گشتند. و در انقلابهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۲ روسیه نیز کمیته های مشابهی تحت نام شوراهای در آن کشور بوجود آمدند.

این انجمن ها که می توانستند در فدراسیون های منطقه ای و سراسری بهمیم بپیوندند، قادرند که تبدیل به حکومت شوند. حکومتی دموکراتیک و پاسخگو به نیازهای توده، که شباهتی به هیچ حکومت از بالا تعیین شده ای ندارد.

حتی در سطوح محلی نیز اینگونه کمیته ها می توانند خود را در مقابل مقامات جدید منتصب شده از بالا قرار دهند و بمرای برگراری سریع و دموکراتیک انتخابات مجلس مؤسسان مبارزه کنند. نه "مجلس مؤسسان" که توسط بازگان تعیین با اعلام شده باشد.

سربازان ساده در سراسر کشور نقش بسیار مهمی در این امر ایفا خواهند کرد. آنان می توانند با استفاده از محبوس بودن در پادگانها، به برگزاری جلسات بحث بپردازند، کمیته های خود را تشکیل دهند و نمایندگان انتخابی خود را به انجمنهای کارگران و سربازان و دهقانان اعزام دارند.

صفوف نیروهای مسلح خود در بهترین موقعیت قرار دارند تا لانه های توطئه گران در ستاد های نظامی را شناسایی کرده و علیه آنها اقدام نمایند. بنظور تعیین مسئولیت ارتش در قبال انجمن ها، سربازان مجبور خواهند بود که تمامی تشکیلات افسران را تصفیه کرده و افسران جدید را از میان صفوف پائین ارتش انتخاب کنند.

هنگام با سربازان، کارگرانی هم که اینچنین سرخشانه با سلطنت جنگیده اند، مطمئناً لزوم حفظ سلاحها و تشکیل سپاه های برای دفاع از دستاوردها و اجرای تصمیمات نمایندگان منتخب خود را حس می کنند.

انقلاب ایران اکنون به یک دو راهی رسیده است. مبارزه در مسیر آزادی و نسیب های متعدد بجلو خواهد رفت. اما مبارزه مردم ایران با قیام بیوزیانی که علیه سلطنت کردند و با شکست یکی از متحدین اصلی امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه، از هم اکنون به چند درس اساسی درباره جامعه خود ما اشاره نموده است.

نیازی به سرمایه داران نیست

در بالا به نخستین درس اشاره شد و صحت بودن آن در ایالات متحده گستر از ایران نیست، و آن اینکه: این زمینکنان هستند که کشور را میگردانند، پس زمینکنان می توانند و باید که کشور را اداره کنند.

در ایران طبقه سرمایه دار تمکینی جامعه نمی کرد، بلکه وضع درست برعکس

بود. تحت حکومت آنان کشاورزی به رکود کشیده شد، کشور حاصلخیزی که در گذشته از نظر غذایی خود کفا بود، اکنون باید نیمی از محصولات کشاورزی مورد نیاز خود را وارد کند.

سرمایه داری در ایران به معنی وارد کردن اشیا، تجملی برای یک اقلیت ممتاز، و فقدان مسکن قابل زیست انسانی و حتی سیستم دفع فاضلاب برای اکثریت عظیم بود. تحت حکومت سرمایه داری، انحصارگران انگلیسی و آمریکایی اقتصاد "تک محصولی" و وابسته به نفت ایران را از شکل و قواره انداختند و بزیر سلطه خود در آوردند.

و بالا تراز همه اینکه سرمایه داری در ایران به معنی "شاه آمریکایی" بود، با تمام شکنجه گران تعلیم دیده او توسط سیا و ماشین نظامی ای که دست پرورده ایالات متحده بود، شاهی که سندیکا های کارگری دموکراتیک را غیرقانونی اعلام کرد، زندانها را از زندانیان سیاسی انباشت، و زنان را از حقوق مساوی محروم ساخت، و حقوق ملیت های مستبدانه را زهرها گذاشت.

و اما راجع به ایالات متحده؟ آیا طبقه حاکم آمریکا تمکینی به پیشرفت جامعه آمریکا می کند؟

خود سرمایه داران دارند با میگویند که باید از سطح زندگی خود بکاهیم. آنها دارند از خدمات اجتماعی میزند بیباستانها، مدارس و مهد های کودک را تعطیل می کنند. آنها دارند به دستمزدهای ما، حقوق سندیکایی ما، و به قوانین ناچیزی که قرار است ضامن ایمنی در محل کار باشد، تعدی می کنند. در زمینه سرعت کار، اضافه کاری اجباری دارند تا سرحد بیبوشی به کارگران فشار می آورند.

در حالیکه سطح زندگی کارگران رو به کاهش است، مالیات ها و تورم دائما بالا و بالا تر می رود، و بودجه نظامی روزافزون مسبب خطر واقعی جنگ است. حال آنکه کارگران چیزی جز صلح نمی خواهند.

و هنگامی هم که ما در مقابل قیامها شکست می خوریم، آنها قیامها را طلب می کنند. مغایر می کنیم، آنها کیبود تهدید آمیز نیازمند به ارباب، از غذا تا نفت و بنزین را به رخ می کشند.

کارگران آمریکا مانند کارگران اسپران محتاج جامعهای هستند که مبتنی بر نیازها انسانی باشد، و نه سودجویی خصوصی. تنها طبقه کارگر است که می تواند توده ها را در ایجاد چنین جامعه ای سوسیالیست رهبری نماید.

درس دوم انقلاب ایران نیز بهمسار اندازه در مورد ایالات متحده صحتی است و آن اینکه: طبقه سرمایه دار مراتب بیش از آنچه بنظر می رسد ضعیفتر است.

آنچه در مقابل ایرانیان قرار داشت

فقط ملاحظه کنید به آنچه که ایرانیان مجبور به مقابله با آن بودند، پلیس مخفی شاه در تمام کارخانه ها، دانشگاه ها و محلات مشغول فعالیت بود. مردم مرعوب با جرم خواندن کتابهای "ظنون" روانه زندان و شکنجه گاه می شدند.

در پشت این پلیس مخفی یک ارتش نیرومند ۲۲۰۰ نفری قرار داشت که با میلیاردها دلار از جدیدترین سلاحهای تخریبی پنتاگون مسلح شده بود.

شاه نه تنها از حمایت کله حکومتی امپریالیستی برخوردار بود، بلکه می توانست روی روابط دوستانه خود با مسکو و پکن نیز حساب کند.

و بالاخره اینکه کنترل میلیاردها دلار پول نفت هم در دست شاه بود. و او از این بقیه در صفحه ۷